جامه‌اش را در سجده بر سر افکنده پشت سرش نشستم شنیدم می‌گوید: یا نور یا قدوس یا نور یا قدوس یا نور یا قدوس یا حی یا قیوم یا حی یا قیوم یا حی یا حی یا قیوم یا حی یا یموت یا حی لا یموت یا حی لا یموت یا حی حین لا حی یا حی حین لا حی یا حی حین لا حی یا حی لا اله الا انت یا حی یا لا اله الا انت یا حی یا لا اله الا انت اسئلک بلا اله الا انت اسئلک بلا اله الا انت اسئلک بلا اله الا انت باسم بسم الله الرحمن الرحیم العزیز المتین (سه بار، سکینی گوید همواره این کلمات را فرمود تا من از بر کردم سرش را برداشت فجر طالع شد و آمد پشت کعبه (بمستجار) نماز صبح خواند و بیرون شد و این دعا نیز گفته شده اسم اعظم است بسم الله الرحمن الرحیم یا الله یا الله یا الله یا رحمن یا رحمن یا نور یا نور یا ذاالطول یا ذاالجلال و الاکرام.

این هم یک قول

ام سلمه از رسول خدا آن را خواست حضرت رو بر گردانید بعد بر او داخل شد دید در سجده می‌گوید.

اللهم انی اسئلک باسمائک الحسنی ما علمت منها و ما لم اعلم و اسئلک باسم الذی اذا دعیت به اجبت و اذا سئلت به اعطیت فان لک الحمد لا اله الا انت المنان بدیع السموات و الارض یا ذاالجلال و الاکرام. فرمود ای ام سلمه خدا را به اسم

اعظم خواندی.

اسم اعظم دارد: این همه فایده در آیة‌الکرسی بجهت آن است که احتمال دارد اسم اعظم خدا در آن باشد امام صادق فرمود حمد و توحید و آیة‌الکرسی و قدر را بخوان بعد رو به قبله دعا کن به آنچه دوست داری که آن اسم اعظم است و رسول خدا فرمود اسم اعظمی که با آن دعا می‌شود در سه سوره است بقره (آیة‌الکرسی) و آل‌عمران (الم الله لا اله الا هو الحی القیوم) و فرمود اسم اعظم در قل اللهم است و فرمود شش آیهٔ آخر حشر است و حضرت رضا (ع) فرمود هر کس بعد از نماز صبح صد بار بگوید بسم الله الرحمن الرحیم لا حول و لا قوة الا بالله العلی العظیم باسم اعظم خدا از سیاهی چشم به سپیدی آنست نزدیک‌تر است و در آن اسم الله الاعظم داخلست و فرمود بسم الله الاکبر یاحی یا قیوم اسم اعظم است (۹۳ بحار ۲۲۳)

این دعا نیز اسم اعظم دارد

امام چهارم فرموددر عقب هر نماز یک سال از خدا خواستم اسم اعظم را به من بیاموزد والله بعد از نماز صبح نشسته بوده چشمانم به هم رفت دیدم مردی در جلو من است گفت دعایت مستجاب شد بگو اللهم انی اسئلک باسمک الله الله الله الله الذی لا اله الا هو رب العرش العظیم بعدگفت فهمیدی یا از سر بگویم گفتم

از سر گیر چنان کرد فرمود به چیزی نخواندم مگر اثر آن را دیدم امیدوارم برایم ذخیره باشد (مخفی نماند که ائمه اسم اعظم را می‌دانستند)

کتاب *آثار الحق* (نور علی الهی) ۲ جلد:

ـ اسم اعظم در این ذکر نهفته است (البته به صورت ترکیب مخصوصی):

زمانه بر سر جنگ است یا علی مدد   مدد به غیر تو تنگ است یا علی مدد

گشود کار دو عالم به یک اشاره تست

به کار ما درنگ است یا علی مدد

ـ ترکیب حروف تهجی (علی) ترتیب خاصی دارد و اسم اعظم از آن استخراج می‌شود اینکه آیة‌الکرسی اینک قدر در بین آیات قرآن مزیت برایش قائل شده‌اند بواسطه همان (و هو العلی العظیم) است که اسم اعظم درش است.

ـ مابه‌مسمای اسم‌اعظم کار داریم که خودش است   مسمارا بجواز اسم چه حاجت.

اسم اعظم غیر از ۱۰۰۰ اسم جمالی و هزار اسم جلالی است و با ترکیبات مخصوص از اسم علی بدست می‌آید. اسم اعظم و کیمیا گنجینه خدائی است و کلیدش دست خداست و به کسی داده می‌شود که احتیاج به هیچ کداه نداشته باشد.

ـ لفظ علی معانی متعدد دارد به قوائد بینه اسم اعظم از آن استخراج می‌شود.

ـ آیة‌الکرسی اگر ترکیبات خاصی از آن بشود اسم اعظم در آنست.

کتاب اسماء و صفات الهی (در قرآن ۲ جلد) دکتر محمد باقر محقق:

قرائت آخر سورهٔ حشر

در ۶ آیه آخر سورهٔ حشر

ـ تمام اسماء خدا حسنه است و از برای خداوند اسم اعظم و غیر اعظم وجود ندارد.

ـ هر اسمی را که عبد و بنده به وسیله آن پروردگار خود را به یاد آورده به آن عارف بوده و به عظمت و بزرگی او شناسا باشد همان اسم اسم اعظم خداوند خواهد بود.

ـ اسم اعظم خدا حد و حدودی نیست ولی وقتی خودت را خالصاً متوجه خدا نمودی در آن وقت هر اسمی از خدا را بخوانی همان اسم اعظم خداوند است.

ـ برخی گویند اسم اعظم خدا بر مخلوق واضح و معلوم است و بعضی دیگر گویند این اسم اعظم بر مخلوق آشکار نیست و کسانی هم که گویند اسم اعظم بر مخلوق آشکار است آنان هم با هم اختلاف دارند.

ـ هو (یا هو ما من لا هو الا هو) و (یا من به هویة کل هو)

ـ الله (واجب است که اسم «الله» اشرف و اعظم از تمام اسماء الهی باشد با ۱۰ دلیل

ارائه شده)

-حی و قیوم

-ذوالجلال و الاکرام

-درحروف مقطعه قرآن است (مثلاً الرحمن از حروف مقطعه الر-حم-ن تشکیل شده)

-دعا دارای اسم اعظم (اللهم انی اسئلک الله (۳) الذی لا اله الا هو رب العرش العظیم)

-اسم اعظم ۷۳ حرف است که نزد ما (ائمه) ۷۲ حرف موجود است.

-از این حروف اسم اعظم ۲ حرف به عیسی (ع) بن مریم داده شده که بدان عمل می‌نمود و از آن ۴ حرف به موسی (ع) عطا شده و ۸ حرف به ابراهیم (ع) داده شده و ۱۵ حرف به نوح (ع) اعطا گردید و ۱۵ حرف به آدم (ع) داده شد وهمانا خداوند تمامی حروف آن اسم اعظم را برای محمد ﷺ جمع فرمود و همانا اسم اعظم خداوند ۷۳ حرف است که ۷۲ حرف آن به محمد ﷺ عطا گردید و از او یک حرف پنهان داشت.

-اسم اعظم ۷۳ حرف است که یک حرف آن نزد آصف بن برخیا بود که سبب شد تخت بلقیس را نزد سلیمان آورد.

کتاب کلم الطیب - سید علی شیرازی - به کوشش محمد عطاری

-یا هو یا هو یا من لا یعلم ما هو الا هو اغثنی

-این شکل است

-وحده لا اله الا الله

فرمود حضرت صادق (ع) بدرستی که خدای تبارک و تعالی خلق فرموده است اسمی را که صدای حرفی ندارد و نطق لفظی ندارد و جسد شخصی ندارد و وصف شباهتی ندارد و ریخته گی برنگ ندارد اقطار از او منفی است و حدود از او دور است و پنهان از چشم و حس اهل توهم است و پنهان است و غیر پنهان پس قرار داد او را کلمهٔ تامه بر چهار جزء و با هم نیست یکی از آنها پیش از آن دیگر پس ظاهر کرد از آنها سه اسم را برای حاجت مردم و محجوب قرار داد یکی از آن اسماء را و همان اسم مکنون و مخزون است.

کتاب کشف الاسرار (امیر سعید نور الدین):

.... اول ظهور احدیت الذات مسمی بود یا بسم الله و اول اسمی که از او ظهور یافت اسم الله بوده عبارت است از یقین ذات ما حقیقت جمیع اسماء و صفات من حیث العلم و الوجود بالموصف الجمع فی عین الجمعیه الالهیه و مرتبه احدیه مقدس بود از اطلاق و الا الاطلاق

کتاب **اسرار نامه** (شیخ عطار):

توئی معنی و بیرون تو اسم است توئی گنج و همه عالم طلسم است

زهی فر حضور نور آن ذات که بر هر ذره میت بدو ذرات

ترا بر ذره ذره راه بینم

دو عالم ثم وجه الله بینم.

کتاب **الاسم الاعظم** (گردآوری محمد الغروی) چاپ لبنان

توضیحاً این کتاب که به عربی است صرفاً اسم اعظم را در بسمله و نام الله از روایات نقل کرده و خلاصه‌ای از ترجمه بخش اساسی آن را می آوریم:

ـ محقق اصفهانی گفت: اسم اعظم همان اسم واحدی است که دلالت بر وحدت می‌کند و شامل تمام اسماء است و این اسماء به منزله اجزاء و جزئیات و حروف این کلمه واحد محسوب می شوند و امام(ع) فرمودند که. بسم الله الرحمن الرحیم به اسم اعظم نزدیک‌تر است از سیاهی چشم به سفیدی‌اش... و تعبیر به نزدیک بودن آن به اسم اعظم بودن بسم الله الرحمن الرحیم با مقام اجزایش دلایلی هستند که در یک مفهوم احد جمع نمی‌شوند بدرستیکه آن رابط لفظی است و ظاهر در این است که یک چیزی از آنها اسم جامع نیست که وصف شوند پس مشابهت دارد به بودن بسمله برای اسم اعظم که به منزله حروفی است که کلمه مبارکه ر

جامع و دلایل بر جمال و کمال احاطه شده خداوندی است و کل‌تر (جامع‌تر) از تمام اسماء الهی است و نسبت آن بر نسبت دیگر اسماء الهی مانند سیاهی چشم به سفیدی است و اینکه نسبت دادن آن به جلوهٔ الهی از نظر معنی بیشتر از بقیه است.. و اینکه گفته شود زمانیکه تو چگونگی نسبت بین بسمله و اسم اعظم را در مقام حقیقی بشناسی درست است که اعتبار این بسمله و اسم لفظی را زمانی که این الفاظ تابع حقیقی و صحیحی داشته باشند و از آن وصف شود با حکمیّت و جزئیت و مترادف و مخالف بودن آن همچنانکه از سفیدی چشم که جمیع جوانب چشم را احاطه نمی‌کند و همین طور بسمله احاطه نمی‌کند جمیع اسماء اعظم را زیراکه مطابق آن باید اسامی قهر و انتقام در مقابل اسماء الهی گفته شود و من می‌گویم که از آنجاکه از بعضی احادیث استفاده کرده‌ام و درک کرده‌ام اینست که مراد از اسم اعظم همان لفظ الله است.

و در حدیثی که گفته شده: پس گفت یا امیرالمؤمنین(ع) خبر ده به من از بسم الله الرحمن الرحیم و معنای آن چیست پس گفت که الله اعظم و بزرگترین اسماء الهی است و سزاوار نیست بجز کلمه الله با اسم دیگری خدا را بنامیم.

ـ اشاره به گفته امام(ع) که فرمودند: اسم اعظم الله است و بعد بسم بر او اضافه شده و بسم الله گردیده و گفته نمی‌شود الله برای جهت ادب و یا چیز دیگر و می‌شود الرحمن الرحیم که منفصل می‌گردد. بر اسمی جامع برای مقامی مکانی

اسماء الهی یا به کل و یا به جزء و آن الله است که منطبق است با تعریف اسم اعظم و لفظ الله اسمی است که به تنهایی دلالت بر تعریف اسم اعظم است و جمیع اسماء الحسنی بر خلاف ذات الهی نامیده نمی‌شود بجز اسمی که والاترین اسماء است و اسم الرحمن اسم خاصی است برای تعالی و رحمانیت عمومی که هر چیزی را عمومیت می‌دهد. پس نیست اسمی و کلمه‌ای مانند لفظ جلالة مختص به عزوجل ـ به اتفاق همه و در کلام الهی (قرآن) که در سوره اسراء آیه ۱۱۰ می‌فرماید: قل ادعوا الله او ادعوا الرحمن

ایا ماتدعوا فله الاسماء الحسنی ـ دلالت بر اینست که این دو اسم یعنی الله و الرحمن در اسم مبارک الهی هستند و این نزدیک به دعا می‌باشد پس گفته الهی در مقام رد کردن اینکه این دو اسم مانند بقیه اسماء الحسنی هستند که با آنها خوانده و خواسته می‌شود خداوند و در همه آنها(اسماء الحسنی) خداوند عزوجل خوانده می‌شود و من اسم الرحمن را اراده نظر نمی‌کنم که خداوند بدان نامیده شود زیرا از جهت دلالت دارد بر آن مانند دلالت کردن لفظ الله بدرستیکه آن نزدیک‌تر از دیگر اسماء است و مفهوم مشترک و در خلق مفاهیم است مانند لفظ قادر و عالم و رحیم و غیره از اسما الحسنی و این ضمیر هو از تمام مدلولهای مطابق بدون سابقهٔ ذهنی مشترک با دلالت‌تر است. اگر با سابقه ذهنی قبلی باشد کلمه هو باید در چیزی بکار رود که در مرجع عینی و وضوع قرار گیرد

و هو گفته نمی‌شود مگر زمانیکه در ذهن یاذکر یا خارج و معهود گشته باشد و بخاطر آن لفظ جلاله سالم از همه این سوابق مشترک بین چیزهای خارجی و ذهنی و ذکری است و همچنین لفظ هو از جهت شرکت در مصداق مشترک یا باقی اسماء که در دلالتشان مشترک می‌باشند و از جهت بودن در مرجع، هو نزدیک‌تر به الله است و از این حدیث نتیجه می‌شود که اسم اعظم می‌باشد.

روایت شده از شیخ صدوق از امیر المؤمنین که در خواب حضرت خضر را دیده و از وی ذکری برای غلبه بر دشمنان خواست خضر به وی گفت: بگو (یا هو یا من لا هو الا هو) و چون صبح شد خواب را بر حضرت رسول ﷺ گفت و ایشان فرمودند ای علی براستی که تعلیم داده شدی اسم اعظم را.

وقتی خضر برای یاد دادن امیرالمؤمنین علیه‌السلام آمد بدرستیکه لفظ هو را اسم اعظم قرار داد و آن هو منطبق تمام و کمال از آن چیزهایی است که شناخته بود.

هو تشکیل شده از (ها) و (واو) ها اشاره به یک معنی ثابت و و او اشاره به آن چیزهایی است که غیب از حواس است. همچنانکه هذا اشاره به آن چیزی است که حواس آن را مشاهده می‌کنند پس تمام دلالت شوندها بر او «هو» همه نشان دلالت بر الله است پس اینجا صحیح است که بگوییم دلالت یکی از آنها بر دیگری مانند قل هو الله احد و قرار داده شد کلمه هو ضمیر نشان در آیه کریمه «قل هو الله احد» و سبب نزول این آیه گردید که کفار گفتند ای محمد ﷺ ما خدایمان را بتو

نشان نی دهیم «بت‌ها» و تو هم خدایت را به ما نشان بده و او را درکش کنیم که این آیه نازل شد.

و یا اینکه بگوییم هو امکان دارد دلالت بر «الله لا اله الا هو» بکند و همچنین دلالت بر اسم اعظم کند در بسمله که از امام صادق روایت شده است که بسم الله الاعظم در مقطع ام الکتاب است و منظور از امام صادق از مقطع ام الکتاب اسم الله است.

معنی اسم اعظم چیست؟

آنچه که در بین عموم شایع است اینکه اسم اعظم اسمی از اسماء الله است و زمانیکه خوانده شود استجابت می‌گردد و از اثر آن چیزی کم نمی‌شود و آنها می‌گویند آنچه که ما از اسماء الحسنی معروف می‌دانیم در لفظ جلاله نیست و اعتقاد دارند که آن اسم اعظم مجهول تشکیل شده است و برای ما مجهول می‌باشد.

و در کتاب‌های دعا و عزائم است که اسم اعظم مشروط به طبیعت انسان و حالات اوست و با اختلاف حاجت‌ها و خواسته‌ها عملی می‌شود و طرق راههای مختلف برای حصول آن است و اینکه حروف را اول باید در بیورند و سپس خوانده شود به چه علت آن را می‌خواندند و در بعضی روایات گویند که بسمله به اسم اعظم

خیلی نزدیک‌تر از سفیدی چشم به سیاهی چشم و در آیة‌الکرسی همین طور و اول سوره آل عمران و حروف متفرقه در سوره حمد که زمانی که خوانده شود استجابت شود و در یک چشم بر هم زدن آصف بن برخیا وزیر سلیمان تخت ملکه سبا را آورد و از اسم اعظم استفاده کرد و آن ۷۳ حرف است.

و چند قول مختلف درباره اسم اعظم:

ـ قول اول: اینکه ذوالجلال و الاکرام است و این قول ضعیف است.

ـ قول دوم: الحی القیوم است در الله لا اله الا هو الحی القیوم و این قول نیز ضعیف است.

ـ قول سوم: اینکه تمام اسماء الهی عظیم و مقدس است و جایز نیست که یکی از قوی و یکی را ضعیف بدانیم.

ـ قول چهارم: همان الله است که دلالت بر ذات مخصوص است.

ـ قول دیگر که من می‌گویم: اینکه قول چهارم درست است که شیخ صدوق از امام حسن عسگری نقل می‌کند که شخصی به خدمت امیر المؤمنین آمد و گفت که خبر ده به من از اسم اعظم و معنای بسمله را پس فرمود «الله» بزرگترین اسم خداوند است. (برای اطلاع بیشتر به تفسیر المیزان باب ۱۱ سوره نمل مراجعه شود.)

ـ و از روایات استناد می‌شود که حسن بن علی بن ابی حمزه از پدرش ابی عبدالله علیه السلام نقل می‌کند که اسم اعظم در مقطع ام الکتاب است.

ـ از روایات از عمر بن توبه از ابی عبدالله علیه السلام که در بعضی از اصحاب گفت که بخوانید الحمدلله و قل هو الله و آیة‌الکرسی و انا انزلنا و سپس رو به قبله بایستید تا اجابت گردد.

ـ و از روایات در تفسیر المیزان سورهٔ نمل که از محمد بن الحسن الصفار سـ سلیمان بن جعفر الجعفری از حضرت رضا علیه السلام که بعد از نماز فجر بسمله لا حول و لا قوة الا بالله العلی العظیم را ۱۰۰ بار بخوانید که به اسم اعظم وارد می شوید

ـ ***و همچنین از عبدالحمید از ابی الحسن الرضا*** علیه السلام: بسم الله الاکبر (یا حی یا قیوم)

ـ و از انس روایت می‌شود که پیامبر فرمودند به ابی عیاش زید بن صامت برادر بنی زریق و گفتند که (اللهم انی اسالک بان لک الحمد لا اله الا انت یا منان یا بدیع السموات و الارض یا ذوالجلال و الاکرام) و این را نشسته بخوانید و سپس بحالت سجده این را بخوانید: اللهم انی اسئلک باسمائک الحسنی ما علمت منها و ما لم اعلم و اسالک باسمک الاعظم الذی اذا دعیت به اجبت و اذا سئلت به اعطیت فان لک الحمد لا اله الا انت المنان بدیع السموات و الارض یا ذوالجلال

و الاکرام

ـ روایت از ***سکین بن عمار*** که در مکه خوابیده بود و در خواب مردی را می بیند که در زیر ناودان کعبه این را می‌خواند: یا نور یا قدوس ـ یا نور یا قدوس ـ یا نور یا قدوس ـ یا حی یا قیوم (۳) یاحی لا یموت (۳) یا حی حینک لا حی (۳) یا حی لا اله الا انت (۳) اسئلک بلا اله الا انت (۳) اسالک باسمک بسم الله الرحمن الرحیم العزیز المتین (۳)

ـ از روایات مختلف یکی از آنها که برایم عجیب است نقل می‌کند:

بسم الله الرحمن الرحیم ـ یاالله (۳) یا رحمن (۳) یا نور (۳) یاذاالطول یا ذوالجلال و الاکرام

ـ روایت از ***ربیع بن انس*** که گوید: ۲۷ حرف است که مردم با آنها صحبت می‌کنند و آن را هم گوید لا حول و لا قوة الا بالله را ۱۰۰ بار بخوانید و بعد هم این دعا را بخوانید: (یا مهیمن یا متعال یا حی یا قیوم یا بدیع السموات و الارض یا ذو الجلال و الاکرام اسئلک بحق اسمک الاعظم اکبر الاجل الاعز الاکرم العدل النور و هو اسمک و سپس بخوانید: لا اله الا الله ما اعظم الله الا اله الا الله محمد رسول الله اهدنی حفص لا برح صطعص الم الله لا اله الا هو الحی القیوم لا اله الا هو رب العرش العظیم و بعد ازاین ۲۷ اسم را بخوانید این را بخوانید با (اللهم انی اسئلک انک حی قیوم رحمن دیان عظیم واحد سبحان ربی و رب العزة عما یصفون و

سلام علی المرسلین والحمد لله رب العالمین. اللهم انت مجید مؤمن مهیمن ملک مالک ملیک متکبر صمد صدر مولی ملی معطی مانع معز متعزز متعال محسن منعم متفضل مسبح مابد مجید متحنن محیی ممیت مبدی معید مقتدر مبین متین اسالک رضوانک و الجنة و ادعوبک من سخطک و النار.

اللهم انت حی حمید حکیم و حکم حاکم حق حافظ و حسب حسیب اسالک رضوانک و الجنة و اعوذبک من سخطک و النار. اللهم و انت سمیع سامع سید سند فاسمع دعائی و لا تعرض عنی و سلمنی من الشرکله و اسالک رضوانک و الجنة و اعوذ من سخطک النار اللهم و انت واسع وهاب وال ولی و فی واف وکیل واد ودود وارث اجعلنی من ورثه جنة النعیم. اسألک رضوانک و الجنة و اعوذ بک من سخطک و النار

اللهم و انت رحمن رحیم رؤوف رب رازق رقیب رافع رفیع فارزقنی من حیث احتسبت و من حیث لا احتسب. اسالک رضوانک و الجنة و اعوذ بک من سخطک و النار.

اللهم و انت هاد فاهدنی بهدایتک من الظلمات الی النور فانه لاهادی الا انت اسالم رضوانک و الجنة و اعوذ بک من سخطک و النار.

اللهم و انت ذاکر ذوالعرش ذوالطول ذوالالاء و المعارج و المن القدیم ذوالجلال ذو القوة فقونی لعبادتک اسالک رضوانک و الجنة و اعوذ بک من سخطک و

النار.

اللهم و انت نور ناصر نصیر فتاح بالخیرات اعنی علی نفسی و انصرنی علی عدوک و عدوی من الجن و الانس و انصرنی علی القوم الظالمین و علی الشیطانک الرجیم. اللهم انصرنی نصر عزیز مقتدر. اسالک رضوانک و الجنة و اعوذ بک من سخطک و النار.

اللهم انت عالم علیم علام الغیوب عال علی عظیم عزیز عفو عطاف عدل فاعف عنی ما سلف من خطایای و ذنوبی و وفقنی فیما بقی من عمری لطاعتک. اسالک رضوانک و الجنة و اعوذ بک من سخطک و النار(۱).

روایت از ***علی بن ابیطالب*** ؑ: زمانی که بخواهید خدا را با اسم اعظم بخوانید پس بخوانید اول سوره حدید را (و هو علیم بذات الصدور) و آخر سوره حشر (لو انزلنا هذا القرآن) سپس بلند کنید دستهایتان را و بگویید (یا من هو هکذا اسئلک بحق هذا الاسماء انک تصلی علی محمدﷺ و آل محمد).

نقل از کتاب فوائد الجلیلة که در این دعا است (اللهم انت الله لا اله الا انت یا ذوالمعارج و القری اسئلک به بسم الله الرحمن الرحیم و بما انزلته فی لیلة القدر ان تجعل لی فی امری فرجا و مخرجا و اسئلک ان تصلی علی محمد و آل محمد و انک تغفر لی خطیئتی و تقبل توبتی یا ارحمن الراحمین.

- سورهٔ حمد و توحید و آیةالکرسی و سپس رو به قبله دعا کنید

- **از کتاب اغاثه الداعی** در این دعاست (یا الله ۳ وحدک لا شریک لک انت المنان بدیع السموات و الارض ذوالجلال و الاکرام و ذوالاسماء العظام و ذوالعز الذی یرام و الهکم اله واحد لا اله الا هو الرحمن الرحیم و صلی الله علی محمد ﷺ و آله اجمعین).

- **از کتاب التمجید** که در این دعاست: یا نور یا قدوس ۳ یا حی یا قیوم ۳ یا حی لا یموت ۳ یا حیا حین لا حی ۳ یا حی لا اله الا انت ۳ اسئلک باسمک بسم الله الرحمن الرحیم العزیز المبین.

- و از علامه مجلسی و علامه طباطبایی نقل است که خداوند به هر کس که اراده بکند اسم اعظم را یاد خواهد داد. ان هم در حالت‌های خاص که او بخواهد.

- روایت است از اسماء دختر زید که از رسول اکرم نقل می‌کند (قل اللهم مالک الملک الی بغیر حساب)

- روایت از **ابن عباس** که از پیامبر نقل می‌کند که در ۶ آیه آخر سوره حشر

روایت از ابی امامه از رسول اکرم در سوره‌های بقره و آل‌عمران و طه و ابی اسامه در بقره آیةالکرسی

- آل عمران (الم الله لا اله الا هو الحی القیوم) - سورهٔ طه (و عنت الوجوه للحی القیوم)

- در حدیث از رسول الله ﷺ: (اللهم انی اشهد انک انت الله لا اله الا انت الاحد الصمد الذی لم یلد و لم یولد و لم یکن له کفوا احد)

- **روایت از انس** که یوشع بن نون این دعا را می‌خواند اللهم انی اسئلک باسمک الطهر الطاهر المطهر المقدس المبارک المکنون المخزون المکتوب علی سرداق الحمد و سرداق المجد و سرداق القدر و سرداق السلطان و سرداق السرائر. ادعوک یا رب بان لک الحمد لا اله الا انت النور البار الرحمن الرحیم الصادق عالم الغیب و الشهاد بدیع السموات و الارض و نورهن و قیامهن ذوالجلال و الاکرام حنان نور دائم قدوس حی لا یموت.

حمزة بن عبدالمطلب به نقل از رسول الله ﷺ: اللهم انی اسئلک باسمک العظیم و برضوانک الاکبر

- **ابن مسعود:** اللهم انی اسئلک بمحاقد العز من عرشک التامات

ـ **از تذییل محمد بن النجار** به نقل از پیامبر اسلام ﷺ: دو آیه الله لا اله الا هو الحی القیوم و الهکم اله واحد.

ـ **نقل از ابی جعفر** ؑ: لاحول و لا قوة الا بالله العلی العظیم که ۲۷ حرف است.

ـ **از محدث جزائری در شرح العیون** منقول از علی بن ابی طالب ؑ: تمام علوم در کتب اربعه است و علوم آن هم در قرآن و علوم قرآن هم در فاتحه و علوم فاتحه هم در بسم الله الرحمن الرحیم و علوم آن هم در باء بسم الله و نقطه زیرین در باء که او را تمیز می‌دهد از تاء و ثاء و یاء و چند قول دیگر که بعضی گویند مراد از نقطه قدرت الهی است و بعضی گویند انتهای نقطه همان ائمه اطهارند هم چنانکه نهایت یک خط نقطه می‌باشد و سوم اینکه اشاره به **قول امام** ؑ: انا الاول و انا الاخر انا الظاهر و انا الباطن و...

ـ **شرایط استجابت باسماء خداوند:** اصلاح باطن بالقمه حلال ـ اخلاص و حضور قلب

ـ **اسماء منسوب به اسم اعظم:** الرحمن الرحیم ـ الملک ـ القدوس ـ الخالق ـ الباری ـ المصور ـ الحی ـ القیوم ـ لا تأخذه سنته و لا نوم ـ العلیم ـ الخبیر ـ السمیع ـ البصیر ـ الحکیم ـ العزیز ـ الجبار ـ المتکبر ـ العلی ـ العظیم ـ المقتدر ـ القادر ـ السلام ـ المؤمن ـ المهیمن ـ الباری ـ المنشی ـ البدیع ـ الرفیع ـ الجلیل ـ الکریم ـ الرزاق ـ المحیی ـ الممیت ـ الباعث ـ الوارث

کتاب تهلیلیه (شرح لا اله الا الله) ـ جلال الدین دوانی ـ متولد ۸۳۰ هجری
(در بعضی خصوصیات ویژه این نام بزرگ)

لفظ **الله** اصل جمیع اسماء است.

(این کلمه کریمه ظاهراست. آن است که مدار ترکیب او بر سه حرف است. اول «آ» و «ل» و «ة». و «الف» در مرتبه سفلی که حروف را به این اعتبار حروف سفلی می‌گویند اعنی محل رقمی عبارت است از اول تعینات چه او خطی است مرتسم از تکرر نقطه و برای او در حدود مختلفه مسافت و لوحی و باقی حروف از او حاصل می‌شود.

و «ل» اشارت است به وجود منبسط بر اعیان. چه صورت رقمی او مشتمل است بر قایمه‌ای که آن «الف» است و ذیلی که آن «نون» است. و اشارتم به دایره کون است. پس الفی است منبسط بر نون متصل به او. و «ة» اشاره به تمام دایره کون

است.)

(نکتهٔ دیگر از لطایف رقمی این کلمه آن است که تمام حروف در هیئت کتبی بر وضع استقامت است و ارتفاع، الا «ها» که در دو موضع از آن واقع است و «ل» که قایمه‌اش مرتفع است و ذیلش مستدیر. و در ضمن این نکته سرّی هست. چه اصل خطوط به حسب نظر اولی دو است یکی متقیم و دیگر مستدیر. و باقی اقسام خطوط متجنبه از یکی از این دو مأخوذ است یا هر دو به طریق ترکیب یا تحلیل. عند التحقیق اصل خطوط خط مستقیم است و مستدیراز او مأخوذ است. پس «الف» در مرتبه کتبی اشارت به مرتبه احدیت است و «ه» اشاره به مرتبه تفرقه است. و در این کلمه بدایت و نهایت سیر ظهوری و شعوری مندرج است به اوسط سیر شعوری چه «الف» اشاره به مرتبه جمع است و «ه» اشاره به مرتبه تفرقه محض. و «لام» اشاره به جمیع میان هر دو. اول مراتب سیر شعوری تفرقه محض است. و وسط جمع میان هر دو و نهایت جمعیت و احدیت. چه جمعیت احدی چنانچه از پیش اشارتی به آن موقف سالک نتواند بود بل مقبل ساعت.)

نکته دیگر. بر محاسبان دیوان هوشمندی پوشیده نیست که مراتب عددی حروف این کلمه منحصر است در واحد و خمسه و ثلاثون. و واحد چنانچه سابقاً اشارتی به آن رفت اول تنزلات وحدت حقیقی اطلاقی است. چه وحدت حقیقی اطلاقی از سموت نظر و جهاتش متعالی است. و خطوط شعاعی ادراک به سطح ذات او

نمی‌رسد بلکه نهایت منفذ سهام نظر، اذیال ملابس صفات و تنزلات او تواند بود. و در موقف توحید ذات، ایمایی به این معنی رفت و این سخن در غایت ظهور است. چه وحدت محض بر صرافت اطلاقی منافی ثنویت و دویّت است به جمیع اعتبارات و شکی نیست که شعور و ادراک و اشاره مقتضی تعدد و ثنویت است. و لو بالاعتبار. و هر چه تعبیر از این مرتبه به آن کنند. ضربی از تنبیه نفس باشد بر توجه به آن ساحت. نه آنکه ان اشاره فی الواقع احاطه آن مرتبه کرده باشد چه هرگز به آن مرتبه نتوان رسید و هر چند پیشتر روند. هنوز میان سالم وآن مرتبه ابعاد باقی باشد. پس روشن شد که واحد عددی که مرتبه «الف» است اول مراتب تنزلات وحدت حقیقی است و نسبت سریانی او با اعداد در غایت مناسبت با سریان و ظهور وحدت حقیق در کثرات. و از این جهت است که گفته‌اند که «الف» اشاره به ذات احدیت است و خمسه نهایت کثرت است و ابعد از او از محیط وحدت نیست چنانچه در محل خود مقرر داشته‌اند چه کمال و تمامی هر عددی آن است که هر چه در او مدمج است به طریق تفصیل ظاهر شود.

«لا» حرف نفی جنس است به معنی نفی نسبت خبر از ماهیت. و «آله» فعالی است به معنی مفعول از «آله» به معنی «عبد». پس معنی «آله» معبود می‌باشد و مبنی است بر فتح زیراکه اسم «لا» نفی جنس است و مفرداست و سبب بناء او یا تضمّن معنی «من» است. چه در این قوّت است که «ما من اله الا الله» و یا ترکیب با «لا» و

«الا» حرف استثنا است و «الله» مرفوع است به آنکه بدل است از اسم «لا» و محمول است بر محلّ او که رفع است، چه حمل بر لفظش متعذّر است زیراکه عمل «لا» به واسطه معنی نفی است و «الا» نفی را ابطال کرده و خبر «لا» محذوف است که آن ممکن است یا وجود.

در سجود حق افتاده که صورت جوارح در حالت سجود است و با قیام بعد از رکوع الله خوانده می‌شود.

رکوع بصورت «و» ملفوظی که فنا در حق است با عدد ۱۳ برابر و گویای کلمه «احد» می‌باشد: احد همچنین ترتیب عمل جوارح در قیام و رکوع و سجود و تشهد جمعاً کلمه احمد (احمد):

احمد است که در حقیقت مبین رسالت حضرت ختمی مرتبت به ابلاغ حقیقت عبادت و اعلام کلمه طیبه لااله الا الله جهة هدایت امت مرحومه است ظاهراً و باطناً.

حکیم نظامی گنجوی:

پردهای اول که الف نقش بست / بر در محجوبهٔ احمد نشست

حلقه ح را کالف اقلیم داد / طوق ز دال و کمر از میم داد

لاجرم او یافت از آن میم و دال / دائرهای دولت و خط کمال

گوش جهان حلقه کش میم اوست / خود دو جهان حلقهٔ تسلیم اوست

امّی گویا بزبان فصیح / از الف آدم و میم مسیح

همچو الف راست بعهد و وفا / او و آخر شده بر انبیاء

شمع الهی زدل افروخته

درس ازل تا ابد آموخته

و شیخ محمود شبستری گوید:

ز احمد تا احد یک میم فرق است

جهانی اندر این یک میم غرق است

جمع «م» مبسوطی در ابجد «۹۰» و آن حرف «ص» است.

کتاب مزامیر حق و گلزار امید (صادق عنقا):

نقطه لا شد بهها اسرار گو / در تجلای احدها گشت هر

حرف لا را زابتدا تا انتها / یک الف میدان که دو لام است و ها

گشته کامل قوس ادوار وجود / ز الف و زل و لا و ها ز جرد

لا اله پنج و الا الله هفت / این ده و دو حرف شد سرّی شگفت

بینه حرف الف تام علی است / چون احد ذاتست و مرآتش ولی است

شد الف از حیث حرف و از عدد / با کلام الله مطابق ای سند

و آن بود سال ظهورات جلی / از محمد تا حسین بن علی

گوش بگشا زآنکه معنی شد شگرف / بسط می‌گردد الف در هشت حرف

بر الف گردید و لام و فا تمام / هشت حرف و آن بود حا ای کرام

حذف کن زان هشت حرف ای رازدار / پس مکرر تا بماند زان چهار

چون چهار آمد بابجد حرف دال / شد الف با حا و دالش اتصال

پس احد نفس الف شد بیگزاف / وان حسابش سیزده شد بیخلاف

سیزده در دور ابجد ای سلیم / گر بدقت بازبینی هست و میم

پس احد نفس نفیس احمد است / هرکه اینش نیست آئین مرتد است

لام و میم اندر عدد هفتاد بود / عین کن در نقطه ایجاد بود

از الف وز لام کن تفریق میم / تا محمد حاصل آید ای سلیم

بیست و یک موضع به تنهایی الف / با حروف ابجدی شد مؤتلف

گشته اندر حمد ترکیب حروف / واحد و عشرون اگر یابی وقوف

واحد و عشرون عرض مکه بود / که محمد آمد آنجا در وجود

چون الف شد از این مظاهر با نصیب / کنیه احمد از آن آمد حبیب

سالکی از زمره اهل یقین / گفت با پیر مکمل قطب دین

کای ز اسرار حقیقت پرده در / چیست نزد اهل فن سرّ حجر

گفت آن دانای اسرار و رموز / در محیط شتل مهر پر فروز

کز حجر هر یک ز دانایان فن / خود بوجهی خاص می‌گوید سخن

کیمیا گویند و سیمرغ و حجر / کلس احمر. صبغة الله و شجر

زعفران حکمت و طلق النحاس / زیبق و کبریت احمر در اساس

لی مع الله گفته‌اند ونور طور / آدم و نون و مسیحا و غفور

این سخن بشنو گرت دل محرم است / جفر هم رمزی ز اسم اعظم است

چون دهی فا را تنزل ای پسر / از حروف جفر می‌یابی حجر

آنکه با اهل حقیقت همدم است / گفت هو اسرار اسم اعظم است

باز جو ای وارهیده زاحولی / اسم اعظم را ز هو یا از علی

گرم را گویی ز جان زدنی بیان / گویمت از نام ما میجو نشان

اسم اعظم در محمّد باز جو / چار طبع چرخ را پر راز جو

شد محمد چار حرف پر فتوح / با طبایع جمع در عالم چو روح

گر تمی یابی عیان سر نهان / فاش می‌گویم سخن بشنو بجان

حرف اول در محمد ناری است / با الف در ابجدش همکاری است

ظاهرش میم است و در باطن احد / بسط اسم اعظم اینجا می‌رسد

میم احمد بود خود عین احد / واندرین معنی است قرآن مستند

حا ترابی بود شد مائی بفن / هم براین منوال دال ای ممتحن

چون بنطق آمد مرا سیمرغ راز / خود بحرفی واز می‌سازم باز

عرصه سیمرغ در صید عقاب / هست چون حربا بعشق آفتاب

چونکه سیمرغ آمد اندر گفتگو / نطق او شد ظا و قُصدش بود هو

در نـبـاء از عـم تـا کـنت تـراب نـطق سـیمرغ است و تـدبیر عـقاب

ظـا بـقانون مـحمد ذال شـد پس حـجر در نـقطه اکـمال شـد

حبذا زاین حـل و عـقد و زیـن کشش فاش بـین اسـرار هـو در پـنج و شش

چـون حـجر هـو بـود در سـرّ احـد اسـم اعـظم را حـجر شـد مستند

جفر و نـیر نـجات و اکـسیر و طـلسم پـرده سـرّ مـسما شـد چـو اسـم

اهل مـعنی را خـیال از پـیش خـاست

چونکه صد آمد نود هو پـیش مـاست.

گفت محی الدین اعرابی بـه بـحث کاسم اعظ را توان جـستن به هـلث

پـس نشاند او را بلوچی چـار چـار تـا کـه از اغـیار پـوشد سـر یـار

سینه گر سیناست دم چون نور طور

هـلث یـابد آشکـارا در غـفور

	غ	ف	و	ر	
غ	۳۱۷	۳۲۸	۳۲۳	۳۱۸	غ
ف	۳۲۷	۳۱۴	۳۲۱	۳۲۴	ف
و	۳۲۰	۳۲۵	۳۲۶	۳۱۵	و
ر	۳۲۲	۳۱۹	۳۱۶	۳۲۹	ر
	غ	ف	و	ر	

جمع جـمع هـلث مـی‌گردد احـد تـن او در خـانه اول بـود

شرح این اوفاق دان شـرق شـجر این چنین فرموده آن صـاحب نظر

در خواص ایـن مـربع ز آزمـون خود غزالی گفته در سرّ المصون

یک مـخمس بـر اثـرتر ای کـیا زیـن مـربع مـانده از شیخ بـها

وفـق او غث است در سـرّ حـجر زان بـنزد اهـلش آمـد مـعتبر

سـرّ اسـرارش بـابجد ای سـند

تـخرج الحـیّ مـن المیت شـود

۱۷	۴۳	۲۰۰	۱۰	۶۰۰
۴۳	۶۰۰	۱۰	۱۷	۲۰۰
۱۰	۲۰۰	۴۳	۶۰۰	۱۷
۶۰۰	۱۰	۱۷	۲۰۰	۴۳
۲۰۰	۱۷	۶۰۰	۴۳	۱۰

هر دو در یک اصل بـا هـم مـتحد گفت پـیغمبر کـه مـن جـد و جـد

یک از آنها وفق شد در این بـیوت همچو یونس خفته اندر بطن حـوت

ثـانیا در وفـق حـوّا آشکـار

بـرمدار ط و د شـد اسـتوار

۴	ط	۲
۳	ه	۷
ح	الف	و

ره محمد وار بر بدوح زن   تا که اعظمت گردد علن

چون محمد تکیه بر گردون کند

عالمی در بیخودی مجنون کند

	ب	
و	ه	د
	ح	

باز رمز دیگری بشنو ز من   کاسم اعظم هشت حرف آمد سخن

حرف چهار و پنجش نام علی است   هم ز شش حرف دگر هر منجلی است

حافظ اسرار ما پیر دل است   درک معنی بی ولایش مشکل است

حرف هو بردار ز اول بی دریغ   تا برآید آفتاب از زیر میغ

باز هو بر جای خود نه‌ای همام   تا بدانی اسم اعظم را تمام

اربعینی روچو می‌شو خم نشین   تا بیابی آن سلیمان نگین

زین خم و می‌دخت رز در جام کن   همچو عنقا ترک ننگ و نام کن

ما که صبحگاهی می‌زنیم   در فقیری کوس شاهی می‌زنیم

همچو آیات حق از لوح قدم   فاش گو اسرار ن و القلم

لا که در ادوار ابجد نطلق است   همچنان که گفتمت سر حق است

لا بود اصل حروف ذو فنون   حاکی از انا الیه راجعون

چون حدود وفق الف بود ای ثقات   جمع بسطش با نقاط و بینات

ور نحفظ نقطه و جمع هجا   نون مجموع حروفت ای کیا

چون نباشد هیچ حرفی زان برون   زین سبب فرمود حق ما یسطرون

نون در ابجد کشد خود بر علو   زان با مکان با شدش صدها غلو

نقش امکانی است ترکیبات نون   نیست ترکیبی ز ترکیبش برون

باز گو ای طایر قاف یقین   حرف قاف از سر آیات مبین

دور دور تست می پر کن بجام   منت حق را به چه از شرب مدام

آفتاب حمد می‌تابد ز قاف   مستقیم از عرش عصمت بی خلاف

کشف کن از قاف و صاد ای اوستاد   سر کهیعص

خود ز کهیعص   لااله بود و الا الله مراد

باده می‌جوشد بجام می‌فروش   هر کرا ذوقی است در جان گو بنوش

باده صافی گشت صوفی وش بخم   مست ز این می‌خورد و از خود گشت گم

چون جهان جان و دل شد بر مطاف   باز گو عنقای مغرب سر قاف

قاف شد همچون الف قائم بذات — بسط کن وز جمع کم کن بینات

قاف قرآنی است ناطق از سبق — ق و قرآن زان فرموده حق

بسته در قاف کم شد ای سلیم — گشت بسم الله الرحمن الرحیم

نوزده آمد بکشف زین حل و عقد — قلب را بی قال باید ساخت نقد

قاف جسم آمد الف روح کتاب — یاست وفعش اسم اعظم زان بباب

ین اذا متنا و کنـ ی رحید — تا ترابا ذلک رجع بعید

خود الف اندر ظهور واتصاف — عین حم است و عسق

ور تنزیل خود الف حا بود و قاف — درد سوشان را بکوبی گشت صاف

ما چو از سر الف حق جو شدیم — هو هوالله هی انا الحق گو شدیم

رو چو ما دردی کش و میخانه باش

مست و بیخود زاین می و پیمانه باش

محقق دوانی فرماید:

سر الف احد وز او جوی مدد — و آنگه بشمار بیناتش بعدد

گر که علی است فی العلی سر الله — اذ قال الله قل هو الله احد

ون ولایت در الف عین است و لام — قلب او جسم الف یا والسلام

الف از روح و جسم و از جسد — اسم اعظم بود و مظهر سر احد

ه روح و صد و ده هست جسم — روح اسم و جسم بر او چون طلسم

اسم اعظم جمع در قیوم بود — نزد اهل معرفت معلوم بود

قاف و یا آمد اشارت بر علی — پس ز او و میم احمد خوان جلی

حرف اوسط بود و در و الذاریات

شد به ختم طور پنهان ای ثقات

حاج عبدالرسول قزوینی اشتهاردی رحمة‌الله علیه فرمود که:

کلمه لا اله الا هو اشارتست به وحدت حقیقی و اسم اعظم ذاتی و هر اسم که بعدد او باشد اسم اعظم صفتی است مثل علی که کمالات جمالیه و جلالیه در او متجلی است و هر چیزی که بعدد وی باشد اسم اعظم فعلی است خواه بیواسطه مثل نمک که صورت هیچیک از ممکنات بی وجود او مطبوع نیست:

از روی حساب چون نمک نام علی است

ز آن روی قسم خورند مردم به نمک

و خواه براسطه چنانچه نمک ملح است و ملح بعدد حکیم انه فی ام الکتاب لدینا لعلی حکیم پس در علی ﷺ اسم اعظم ذاتی و صفتی و فعلی هر سه موجود است.

میر قطب الدین محمد عنقا (پیر اویسی) فرمود:

در حقیقت مولی علی ﷺ متفکر بودم. ملهم شدم که عدد علی ﷺ ۱۱۰ و برابر با عدد بحق و عدد لا اله الا هو نیز ۱۱۰ است و باتوجه بضمیر هو (که مربوط بغایب

است) کانه عدد یکصد و ده ضمیر غایب را حاضر کرده است:

شیخ بهایی قدس الله سره العزیز فرموده است:

گر تو هستی طالب اسرار و رمز عاقلان

با تو گویم اسمی از اسماء اعظم گوشدار

اول و ثانیش جذر رابع و خامس بود

حرف اوسط جذر جمع جمله دان ای هوشیار

مروی است که امام ظاهر و باطن ***حضرت امام محمد باقر***علیه السلام با اشاره به خود فرمود:

ان هذا و الله لحم رسول الله و جلد رسول الله و عظم رسول الله صلی الله علیه و آله و قال امام المتقین علی بن الحسین علیه السلام: انا محمد و محمد انا.

سر قائم در الف با لام و راست — اسم اعظم اندر او در اختفاست

حرف را حرفی است همچون لا شگرف — حرف را کی دید کس چون بحر ژرف

در ظهور اسم اعظم ای کرام — زنست در روح و جسد سر قیام

آب و آتش را در او تأثیر نیست — سر حق بی حکمت و تدبیر نیست

این می این جام مستی پرور است — مرد را این ذوق ذوقی دیگر است

گرچه این می مختفی اندر سبوست — لیک در عین عنایت مست جوست

از دل هر ذره تا اوج فلک — از پری وز آدمیزاد و ملک

عرش و فرش و جزو و کل و اوج و پست — از می جام ولا مستند هست

من رآنی سر این اسرار بود — پس محمد پای تا سر یار بود

چون مست پروردهٔ این جام و می — بند بندم محو نائی شد چو نی

من می‌گویم سخن این و من نیم — هستیم یعنی نهان اندر میم

کیست این نائی محمد قطب دین — ساقی خمخانه حق الیقین

دست جودش شارح این سینه گشت — تا دل بی کینه‌ام آئینه گشت

زادهٔ پاک رسول عبقری است — آیت اندیشه پیغمبری است

جوهر عشق و ترازوی خرد — طور عقل و عشق ز انوار احد

در کتاب صنع حق الخطاب — مشکل سر ولایت را جواب

حسن و عشقت آیة‌الله و نور — طور حق را رایت نور ظهور

از دم او عقد را دل مستقیم — عاقد اسرار چون ملح حکیم

عصر انسانی را اکسیر ناب — هفت بطن چرخ دل را آفتاب

در هدایت هر دم از انفاس گرم — گشته از روحش حدید سخت نرم

در خلوص ذاتی آن زر عیار — مایهٔ تبدیل عنصر بی شرار

چون عقاب تیزبین بگشاده پر — بر سر هر موی می‌جوید حجر

صبغة الله مایهٔ تدبیر او / آدم احیاء از فطام شیر او
من چه می‌گویم که آن قطب اجل / نحس اکبر شوید از جان زحل
زهره و مریخ زان انفاس خاص / چون قمر با شمس احیا در خلاص
آفتابی ماه ما را مشتری است / که مرا کام و زبان دیگری است
چون برون از پردهٔ آب و گلم / لبّ لبّ لبّ لبّ آمد دلم
خشت و خم برگیر و می در جام کن / شرحی از آن فتنهٔ ایام کن
هوشیاری در نهاد تاک نیست / شیوهٔ اهل کرم امساک نیست
سالکی از زمرهٔ اهل یقین / گفت با پیر مکمل قطب دین
کای ز اسرار حقیقت پرده در / چیست نزد اهل فن سرّ حجر
گفت آن دانای اسرار و رموز / در محیط عقل مهر پر فروز
کز حجر هر یک ز دانایان فن / خود بوجهی خاص می‌گوید سخن
کیمیا گویند و سیمرغ و حجر / کلس احمر صبغة الله و شجر
زعفران حکمت و طلق النحاس / زیبق و کبریت احمر در ساس
لی مع الله گفته‌اند و نور طور / آدم و نون و مسیح و غفور
این سخن بشنو گرت دل محرم است / جفر هم رمزی ز اسم اعظم است
چون دهی فا را تنزل ای پسر / از حروف جفر می‌یابی حجر
آنکه با اهل حقیقت همدم است / گفت هر اسرار اسم اعظم است

باز جو ای وارهیده زاحولی / اسم اعظم را زهو یا از علی
گرم را گویی زجان زدنی بیان / گویمت از نام ما میجو نشان
اسم اعظم در محمد باز جو
چار طبع چرخ را پر راز جو

فهرست عناوین اسماء و صفات الهی (شامل بیش از ۲۰۰۰ اسماء و صفات)

آبِ ← خودداری کننده

آتی ← آورنده

آخذ ← گیرنده

آخر ← از همه آخر (باقی بعد از فناء اشیاء و موجودات)

آخرالاخرین ← آخر آخرها ـ بعد از همه. موجودات

آخر بلانهایت ← آخری که او را نهایت نیست

آمر ← فرمان ده فرمان دهندگان

آمربکل خیر وعدلٍ و احسان ← فرمان دهنده به همه بخوبی و دادگری و نیکی کردن

ابصر من کل بصیر ← بیناتر از هر بینائی

ابقی ← پایدارتر

اجل ← بزرگ‌تر

اجل مشکور شکر ← سپاس شده‌ای که سپاس شده

اجل من کل جلیل ← بزرگ‌تر از هر عالی مرتبه

اجود ← بخشنده‌تر ـ سخی‌تر

اجود الاجودین ← بخشنده بخشندگان

اجود من کل جواد ← سخی‌تر از هر سخاوت کننده

احب من کل حبیب ← دوست‌تر از هر دوستی

احد ← یگانه ـ بی‌همانند

احد بلاضد ← یگانه بی‌مقابل و مخالف

احسن ← نیکوترین

احسن الخالقین ← نیکوتر آفرینندگان

احق ← سزاوارتر

احکم ← حاکم ـ پادشاه

احکم‌الحاکمین ← حاکم‌ترین حکم کنندگان

احکم من کل حکیم ← حاکم‌تراز هر حکم کننده‌ای

اخبر من کل خبیر ← آگاه‌تراز هر گاهی

ادوم ← همیشه

اذن الشفاعة ← دستور دهنده به میانجی گری

اراف من کل رؤف ← مشفق و مهربان تر از هر مشفق و مهربانی

ارحم الراحمین ← رحیم ترین ترحم‌کنندگان ـ مهربانترین مهربانان

ارحم من کل رفیع ← بلند و والاتر از هر بلندی

ارفع موصوف و صف ← بالاتر از اینکه در وصف آید

ازل ← نخست و همیشه

اسرع ← شتابنده‌تر

اسرع‌الحاسبین ← زود حساب‌کننده

اسمع السامعین ← شنونده از شنوندگان

اشد ← استوارترین ـ سخت‌ترین

اشرف محبوب علم ← بزرگ‌تر خواسته دانش

اشرف من کل شریف ← بزرگ‌تر از هر بزرگی

اشفع من کل شفیع ← شفاعت کننده بر هر شفیعی

اصدق ← راست‌تر از راستگوتر

اصدق الصادقین ← راست‌گوتر از راست گویان

اطهر الطاهرین ← پاکترین پاکان

اظهرالجمیل ← آنکه زیبا را آشکار کند

اعدل ← داد دهنده‌تر

اعدل العادلین ← عادل‌ترین عدل کنندگان

اعز ← عزیزتر

اعز مذکور ذکر ← عزیزتر به ذکر درآمده

اعز من کل عزیز ← عزیزتر از هر عزیز

اعظم ← بزرگترین

اعظم من کل عظیم ← بزرگتر از هر بزرگی

اعلم ← داناتر

اعلم العالمین ← داناتر عالمیان

اعلم من کل علیم ← داناتر از هر دانایی

اعلی ← بزرگوارتر ـ غالب (بسیار برتر و بالاتر)

اعلی محمود حمد ← بالاترین پسندیده‌های پسند شده (پسندیده‌تر از هر پسندیده شده است)

اغنی من کل غنی ← بی‌نیازتر از هر بی‌نیازی

افضل معبود عبد ← بالاترین عبادت شده بندگان

اقدر القادرین ← تواناتر از توانایان

اقدم من کل قدیم ← اول‌تر از هر اولی

اقدم موجود طلب ← پیش‌ترین خواسته‌ای که وجود داشته

اقرب ← نزدیک‌تر (از هر چیز و از هر کس) بربندگان

اقرب من کل قریب ← نزدیک‌تر از هر نزدیکی

اقسط ← راست‌کارتر

اقوی من کل قوی ← تواناتر از هر توانائی

اکبر ← بزرگتر

اکبر مقصود قصد ← بزرگتر آنچه به طلب آید

اکبر من کل کبیر ← بزرگتر از هر بزرگی

اکرم ← کریم‌تر ـ گرامی‌تر و بزرگوارترین

اکرم الاکرمین ← کریم‌تر کریم‌تران

اکرم الکرماء ← کریم‌تر از هر کرم‌کننده‌ای

اکرم مسئول سئل ← کریم‌تر خواسته‌ای که خواسته شود

اکرم من کل کریم ← کریم‌تر از هر کرم‌کننده‌ای

الر ← از حروفات مقطعه

الطف ← لطیف‌تر

الطف من کل لطیف ← لطیف‌تر از هر نیکوئی

اللّه ← اسم ذات پروردگار عالم ـ خدائی سزاوار پرستش ـ ثابت هستی

۱ ـ پناهبردن (مخلوقات در بیچارگی باو پناه برند)

۲ ـ الوهیت و ابودیت

اللّه اکبر ← خدای بزرگتر (از هر بزرگی)

اللهم ← بار خدایا

الم ← از حروف مقطعه

المآت ← آورنده

المر ← از حروف مقطعه

المص ← از حروف مقطعه

اله ← مطلوب ـ پروردگار

اله الاسماع ← مطلوب مشتاقان

اله الاعین ← مطلوب چشمها

اله الاغنیاء ← مطلوب هر متولی (هر چشم سیری) ـ معبود توانگران

اله الالهه ← خداوند خداواندان

اله الاولین و الاخرین ← خداوند اول‌ها و آخرها ـ معبود پیشینیان و پسینان

اله الخلق اجمعین ← مطلوب تمام آفریده‌شدگان

اله الملائکه الصافون ← خداوند ملائکه بصف کشیده شده

اله الناس ← خداوند آدمیان

اله کل شی و آخرة ← خداوند تمام چیزها و قیامت

اله کل شی و ملئکه ← خداوند تمام چیزها و ملائک

الهنا ← خداوند ما ـ معبود ما

سزد کز خاتم لعلش زنم لاف سلیمانی

چو اسم اعظم باشد چه باک اهرمن من

سزد کز خاتم لعلش زنم لاف سلیمانی

چو اسم اعظم باشد چه باک اهرمن من

الهی ← خداوند من

امان ← پناه دهنده

امان الخائفین ← امان ترسندگان

امان من لا امان له ← ایمنی بخش آنکه او را ایمنی بخشی نیست

امجد ← بزرگوارتر

امین ← استوار

انور ← روشن‌تر

انیس ← همدم ـ آرام بخش

انیس الاصفیاء ← آرام دل برگزیده گان

انیس الذاکرین ← آرام دهنده ذکرگویان

انیس الضعفاء ← آرام دهنده دل ضعفاء

انیس القلوب ← آرام بخش (انیس) دلها

انیس المتوحشین ← آرام دهنده دل اندوه کار

انیس المریدین ← آرام دهنده خواهندگان

انیس من لا انیس له ← آرام دهنده نه آرام گیرنده

اواب ← تسبیح کنده ـ رحیم

اوسع المعطین ← توسعه دهنده داده شده‌ها

اول ← ۱ـ سبقت دارنده بر همه اشیاء

۲ـ ابتدا کننده در خلق اشیاء که قبل از وجود هر شی بوده

اول الاولین ← اول نخست‌ها

اول بلابدایة ← اول بی‌ابتدا

اول کل شی و آخره ← اول از هر موجود و آخر بعد از فنا هر چیز

اولی ← برتر ـ سزاوارتر ـ بالاتر

اهل التقوی ← ذات تقوی (خالص)

اهل الثناء و الحمد ← ذات سزاوار سپاس و ستایش

اهل المغفرت ← ذات دارای بخشندگی

اهیه ← از نامهای عبری خداوند

باث الدابة ← پراکنده و برانگیزننده جنبندگان

بادی الخلق ← آغازکننده آفرینش

باذخ ← بلند مرتبه ـ بلند منزلت

بار ← نیکوکردار

باری ← دهنده جان ـ پدیده آورنده (آفرینش هر چیزی به صفتی و خاصیتی)

باری الذّر و النسَم ← خداوند زیان و شادی

بار النفوس ← آفریننده انفاس

باری کل شی وخالقه ← آفریننده تمام چیزها وخلق کننده‌اش

بازل ← بخشنده

باسط ← پهن‌کننده رزق و فراخ و وسیع کننده روزی آن چندانکه خواهد بحکمت خویش

باسط الرزق ← فراخ‌کننده روزی

باسط الیدین بالرحمه ← گشاینده دستها برحمت و بخشش

باطش الکفار ← سخت گیرنده برکافران

باطن ← پوشیده ذات او از دریافت ابصار ـ پنهان از دید مردمان

۱ـ دانا بودن از باطن هر امری

۲ـ پنهان از درک چشمها و خاطره‌ها که بدون پرده نهان است و بدون نزدیک شدن، آشکار

باعث ← برانگیزنده (بعد از موت) ـ زنده کننده مرده‌ها

باعث الارواح ← برانگیزنده روحها

باعث الانبیاء و باعث من فی القبور ← برانگیزنده پیامبران و بیدارکننده فرستنده و زنده کننده پس از مرگ

باعث البرایا ← برانگیزنده لشگرها(خلق)

باعث السرایا ← برانگیزنده (بیرون آورنده) اسرار

باعث من فی القبور ← برانگیزنده آنکه در قبرهاست

باقی ← پایدار و همیشه جاویدان

باقی لا یفنی ← پاینده‌که فانی نشود (فنا در آن راه نیابد)

بالی الناس و المؤمنین ← آزماینده مردم و نیز گردندگان به خداست

بانی السماء ← سازنده آسمان

باوی ← آفریننده کارها ـ ابتدا کننده

بدوح ← بخشیدن به هر موجود

بدی ← آغاز کننده

بدیع ← ایجاد کننده بدون نمونه ـ آفریننده چیزهای نو

بدیع‌السماء ← آفریننده (برپادارنده) آسمان

بدیع‌السموات و الارض ← پدید آورنده آسمانها و زمین

بَر ← نیکی کننده ـ دارای اعمال و اخلاق نیک ـ نیکوکار

برهان ← حجت روشن

بری من المشرکین ← دور از انبازگیران با خدا

بشیر ← مژده دهنده ـ بشارت دهنده (به هر ناامید)

بصیر ← بینا و مطلع بر همه چیز (بدون آلت بصر) چه آشکار، چه پنهان

بطاش ← گستراننده

بهی ← روشن

تارک الانبیاء بالخیر و الکفار بالشر ← واگذارنده پیامبران بخوبی و کافران به بدی

تالی آیات الکتاب لرسوله ← خواننده و بازگو کننده آیات قرآن برای رسول خدا

تام ← کامل ـ بی‌نقص

تائب التوابین ← پذیرنده پشیمانی از گناه پشیمان شوندگان

تقی ← پرهیزگار

تعالی ← بلند وبلندمرتبه

تواب ← بسیار توبه پذیر ـ بازگشت کننده

ثابت ← ثبت کننده

ثقه للمستضعفین ← پناه بیچارگان ـ تکیه گاه مطمئن درماندگان

جابر ← جبرکننده نقصانها ـ وادار کننده به کاری ـ درهم شکننده ـ جبران کننده ـ به هم آورنده

جابر العظم الکسیر ← پیوند زننده استخوان شکسته

جابر کل کبیر ← وادارکننده تمام بزرگان

جابر کل لبیه ← وادار کننده تمام دانایان

جار المستجیرین ← نزدیک طالبان نزدیکی ـ پناه پناه جویان

جار من جارله ← امان هر که نباشد امانی او را

جازی اعمال الصالح و الطالح ← پاداش دهنده به نیکوکار و به بدکار

جاعل ← گرداننده ـ آفریننده ـ نهنده

جاعل الظلمات ← آفریننده (فرش کننده) تاریکی‌ها

جاعل النور ← آفریننده نور

جاعل النور و الظلمات ← آفریننده روشنائی و تاریکی‌ها

جامع ← جمع‌کننده پراکنده‌ها و پریشان‌ها بقدرت و رحمت خویش ـ گردآورنده ـ تصرف کننده بر همه چیزها

جامع المنافقین و الکافرین ← جمع‌کننده منافقان، کافران با هم (درقیامت)

جامع الناس ← جمع‌کننده مردمان (درقیامت)

جامع کل مجموع ← جمع کننده هر جمع شده

جائی بالرسول و الامة شهیدا ← آورنده پیامبر و امت برای گواهی

جبار ← ۱ـ از همه زبردست‌تر

۲ـ برپادارنده خلق خودبه آنچه فرماید

۳ـ جبران‌کننده نیازمند بیچارگان به توانگری و کسرشکستگان برقم ستم ایشان

۴ـ کوبنده ستم در ستمگر

۵ـ بسیار وادارنده به خوبی

جبار الاخیار و الاشرار ← برپادارنده نیکان و بدان

جبار السموات و الارض ← بزرگ در آسمانها و زمینها

جزیل التواب ← بسیار توبه پذیر

جزیل العطیه ← بزرگ عطا

جزیل نواله ← بسیار عطا

جلی ← پیدا و هویدا

جلیس من لاجلیس له ← همنشین آنکه نیست او را هم نشینی

جلیل ← عالی مرتبت (خداوند بزرگوار بذات و جمیع صفات) ـ بزرگوار

جمیل ← نیکو

جمیل الثناء ← آنکه حمدش زیباست ـ نیکو ستایش

جمیل العطایا ← نیکو بخشش

جمیل الفعال ← نیکوکردار

جواد ← عطاکننده نعمت بزرگ پی در پی

جوادا لایبخل ← عطا کننده‌ای که بخل در او راه ندارد

حائل بین المرء و قلبه ← بین آدمی و دلش

حاسب ← حساب کننده ـ به شمارش آورنده

حاشر ← جمع‌کننده و زنده کننده

حاشر الناس لیوم القیامة ← گردآورنده و برانگیزاننده مردم در رستاخیز

حاضر غیرخفا ← شاهدی که غایب نشود

حاف الحدیقة بالنخل ← پوشاننده باغ به درخت خرما

حافظ ← نگاه دارنده بندگان

حافظا لا یغفل ← نگاه دارنده‌ای که هیچگاه غافل نشود

حافظ غیر محفوظ ← نگاه دارنده نه نگاه داشته شده

حافظ من استحفظه ← نگهبان هر که طلب نگهبان کند

حافظنا ← حافظ ما

حاکم ← حکم کننده به عدل ـ داور

حامد ← ستایش کننده

حامل ← حمل کننده ـ بردارنده

حامل بنی آدم فی البر والبحر ← بردارنده و برنده فرزندان آدم علیه‌السلام در خشکی و دریا

حامی ← حمایت کننده

حبار ← اثرگذرانده

حبیب ← دوستدار ـ نگهدارنده اشیاء از چیزیکه مستلزم فنای آن باشد تا موعدیکه مقرر گرداند

حبیب الاتقیاء ← دوستدار پرهیزکاران (با تقوایان)

حبیب الاوابین ← دوستدار قصد کنندگان

حبیب الاولین ← دوستدار نخستین گروندگان

حبیب الباکین ← دوستدار گریه کننده گان(ازگناه)

حبیب التوابین ← دوستدار توبه کنندگان

حبیب الفقراء ← دوستدار مسکینان

حبیب القلوب ← دوستدار دلها

حبیب المحبین ← دوستدار دوست‌داندگان

حبیب المحسنین ← دوستدار احسان‌کنندگان

حبیب المدبرین ← دوستدار تدبیرکنندگان (اندیشمندان)

حبیب من لاحبیب له ← دوست آنکه دوستی نباشد او

حبیبنا ← محبوب ما

حرز من لا حرز له ← پناه آنکه نباشد او را پناهی

حسب ← بسنده

حسبنا الله و نعم الوکیل ← کفایت می‌کند و بهترین کارساز

حسن البلاء ← نیک آزماینده

حسن التجاوز ← نیک درگذرنده

حسن النعماء ← نیکو نعمتها

حسیب ← پرسنده شمارنده و کفایت کننده و به حساب رسنده ـ کفایت کننده مهمات ـ همیشه بسنده و شمارشگر

حفظ ← حفظ کننده

حفی ← دانا ـ لطیف و مهربان و نوازشگر

حفی بابراهیم ← مهربان به ابراهیم (ع) پیامبر

حفیظ ← نهگبن ـ نگاهدارنده هر چیز از آنچه آفت او بود ـ خدای هستی و هستی او

حق ← بدرستیکه سزاوار خدائی

۱ـ سزوار هر نیکی (برحق)

۲ـ حق کننده حق

۳ـ درست

حکم ← حکم کننده بدانش ـ داور بجای آورنده راستی داوری و فرمانروا

حکیم ← علیم و دانا (علم او محیط بر همه معلومات) ـ محکم کارگذارنده هر چیزی بموقع خود

حلیم ← بسیار بردبار ـ تأخیر کننده در عقوبت عاصیان (در کیفرکردار بندگان شتاب نمی‌کند و نادانی ابلهان او را متغییر نسازد)

حلیماً لایعجل ← صبر کننده و بردباری که شتاب نمی‌ورزد

حم ← از حروف مقطعه

حمعسق ← از حروف مقطعه

حمید ← همیشه ستوده ـ سزاوار ستایش (خدای ستوده بذات خویش بسبب ذکر و ستایش و پرستش بندگان و پنداشت هر بدگمان)

حمید الفعال ← ستوده کار

حنان ← مهربان

حنان لیحیی ← بسیار مهربان نسبت به یحیی پیامبر

حو الحول والاحی ← جان دهنده هر جان مرده ـ دائماً زنده ـ زنده پاینده از ذات خویش نه از سبب دیگر

حی ← زنده جاوید و جان بخش ـ همیشه زنده

حیاً بعد کل حی ← زنده پس از هر زنده

حیاً قبل کل حی ← زنده پیش از هر زنده

حیاً لایموت ← زنده‌ای که نمیرد

حی الذی لا یحتاج الی حی ← زنده‌ای که به هیچ زنده‌ای نیازمند نیست

حی الذی لا یشارکه حی ← زنده جاویدی که هیچ زنده‌ای انباز او نیست

حی الذی لیس کمثله حی ← زنده جاویدی که هیچ زنده‌ای بسان او نیست

حی الذی یحیی الموتی ← زنده جاویدی که مردگان را زنده می‌کند

حی الذی یرزق کل حی ← زنده جاودی که همه زندگان را روزی بخشد

حی الذی یمیت کل حی ← زنده جاویدی که همه زندگان را می‌میراند

حیاً لم یرث الحیاة من حی ← زنده جاویدی که همه زندگی از هیچ زنده‌ای بارث نبرده است

حی بعد کل حی ← زنده بعد از هر زنده

حیاً لایموت ← زنده‌ای که فنا و مرگ در او راه ندارد

حی قبل کل حی ← زنده پیش از هر زنده

حی قیوم لا تاخذ سنه و لانوم ← زنده پا بر جائی که نه خواب او را می‌گیرد نه چرت زدن

حی لا یحتاج الی حی ← زنده که احتیاج ندارد به زنده‌ها

حی لا یموت ← زنده که هرگز نمی‌میرد

حی لیس کمثله حی ← زنده که نیست مثل او زنده

خاتم قلوب الکفار والظالمین والظالین ← مهرکننده دلها نا گروندگان و ستمکاران و گمراهان

خادع المنافقین ← سزای بد دهنده به گول زدنهای دو رویان

خاذل بعض الناس ← واگذارنده و دست بردارنده از یاری برخی از مردم

خاسف فی الارض ← رو برنده به زمین

خافض ← فرود آورنده رتبت هرکه را اراده کند ـ گسترانده پست کننده

خالق ← آفریننده

خالق الارواح ← آفریننده روح‌ها

خالق الانس و الجان ← آفریننده آدمی و جن

خالق الخلق ← آفریننده‌خلق

خالق السماء و البروج ← خداوند آسمان و برجها

خالق الشمس واقمر المنیر ← خداوند خورشید و ماه تابان

خالق اللوح والقلم ← آفریننده لوح و قلم

خالق النور ← آفریننده روشنائی

خالق غیر مخلوق ← آفریننده نه آفریده شده

خالق کل شی و وارثه ← آفریننده تمام چیزها و ارث برنده آنها

خالق کل مخلوق ← آفریننده هر مخلوق

خبیر ← آگاه و دانا و با خبر ـ خداوند آگاه بر نهانها و سرها

خفی ← پنهان ـ ناآشکار

خفیر ← پناه بخش

خلاق ← آفریننده مخلوقات

خلیل ← دوست

خیر ← بهترین

خیرالحاکمین ← بهترین حکم‌کنندگان

خیرالحامدین ← بهترین سزاوار ستودن

خیرالراحمین ← بهترین رحم کننده ها

خیرالرازقین ← بهترین روزی دهندگان

خیرالفاتحین ← بهترین گشایندگان

خیرالفاصلین ← بهترین جدا کننده میان درستی و نادرستی

خیرالماکرین ← بهترین مکرکننده‌ها (بهترین پاسخ دهنده به گول زنندگان)

خیرالمحبوبین ← بهترین دوست داشته شدگان

خیرالمدعوین ← بهترین دعوت کنندگان

خیرالمذکورین ← بهترین کسی که او را ذکر (یاد) کرده‌اند

خیرالمرغوبین ← بهترین کسی که شایسته رغبت و میل باوست

خیر المرهوبین ← بهترین کسی که از او ترسند

خیرالمسئولین ← بهترین کسی که از او درخواست بشود کرد

خیرالمستأنسین ← بهترین کسی که سزاوار انس گرفتن باشد

خیرالمشکورین ← بهترین کسی که او را شکر کرده باشد

خیر المطلوبین ← بهترین طلب شدگان

خیرالمقصودین ← بهترین کسی که نهایت آرزو و مقصود را سزاوار باشد

خیرالمنزلین ← بهترین نازل کننده‌ها(فرود آورندگان)

خیرالناصرین ← بهترین یاری کننده‌ها

خیرالوارثین ← بهترین میراث داران ـ بهترین ستانندگان

خیرثوابا ← بهترین پاداش دهنده نیکی

خیرحافظا ← بهترین نگاهدارنده

خیر حامد و محمود ← بهترین کسی که ستایش کننده او را ستایش کرده باشد

خیر حبیب و محبوب ← بهترین دوستدار دوستدارنده

خیرداع مدعوّ ← بهترین دعوت کننده و دعوت شده

خیرذاکر و مذکور ← بهترین کسی که ذکرکننده‌ای او را ذکر کرده باشد

خیر شاکر و مشکور ← بهترین کسی که شکرگذار(پاداش دهنده نیکی) و او را شکر گفته باشد

خیر شاهد و مشهود ← بهترین گواه و بهترین گواه دهنده ـ بهترین بیننده و بهترین کسی که (آثارش)دیده شده

خیر صاحب و جلیس ← بهترین همنشین و یار

خیر عقبی ← بهترین پایان دهنده (انتها)

خیر مجیب و مجاب ← بهترین کسی که اجابت می‌کند دعاها را و دعوتش پذیرفته می‌شود

خیر معروف عرف ← بهترین شناخته شده دانش ـ بهترین معروفی که شناخته شده

خیر مقصود و مطلوب ← بهترین محل قصد و جای طلب

خیر مونس وانیس ← بهترین همنشین و یار

داحی الارض ← به جنبش درآورنده زمین

داعی ← خواننده ـ دعوت کننده

داعی الی الخیرات ← دعوت کننده نیکوئیها

داعی الی دارالسلام و الی المحشر ← خواننده بسوی نیکبختی و روز رستاخیز

دافع ← بازدارنده (بلا) ـ دور کننده

دافع البلیات ← بازدارنده بلاها

دانی ← نزدیک

دائم ← همیشه ـ فناپذیر

دائماً لا یفوت ← جاودانی که از بین نرود

دائم البقاء ← همیشه موجود

دائم اللطف ← همیشه نیکوکننده وکرم کننده

دائم المعروف ← همیشه نیکو

دائم بلا فنا ← همیشه بی‌زوال

دائم لا یموت ← همیشه فناناپذیر

دلیل ← راه نماینده

دلیل الحائرین ← رهنمای برگشته گان

دلیل المتحرین ← رهنمای برگردانان

دلیل المؤمنین ← راهنمای گروندگان

دلیل عند حیرتی ← رهنمای در سرگشتگی

دلیل من لا دلیل له ← راه نمای نه راه نمونی شده

دوائی ← داروی من

دهر ← خداوند روزگار

دیان ← پاداش دهنده وکیفر دهنده ـ برابری دهنده عمل عاملان به مزد ـ پاداش

دهنده رستاخیز

دیان یوم الدین ← جزا دهنده روز جزا

دیهار ← خداوند زمان

ذارء ← آفریننده و واگذارنده

ذاری ← پدید آورنده

ذاکر ← یاد کننده

ذاکر العباد ← یادآورنده بندگان

ذاهب النور من المنافقین ← بردارنده و بازبرنده از دو رویان

ذخر من لا ذخر له ← اندوخته ای که اندوخته‌ای برای او نیست

ذوالابدیه ← صاحب جاودانگی

ذوالاحسان ← خداوند نیکوئی

ذوالاراده ← صاحب اراده

ذوالازلیه ← صاحب ازلی

ذوالالاء والنعماء ← خداوند (صاحب) مرحمتها و نعمت‌ها

ذوالامان ← خداوند امان

ذوالمن والامان ← خداوند امن و ایمنی

ذوالانام والنجد ← خداوند نعمت و بزرگی

ذوالانائیر ← صاحب نورانیت

ذوالانتقام ← کین ستان

ذوالانعام والنجد ← صاحب نعمات و بزرگی

ذوالباس والنقم ← صاحب ترس و تنبیه کردن (انتقام)

ذوالبرهان العظیم ← خداوند حجت و روشنائی بزرگ

ذوالبطش الشدید ← صاحب خشم و غضب سخت

ذوالبقاء ← خداوند هستی

ذوالبهاء والمجد ← صاحب ارزش و بزرگواری

ذوالثناء والمجد ← خداوند ستایش و بزرگی

ذوالجلال و الاکرام ← خداوند بزرگی و بخشش ـ دارنده بزرگواری و بنده نوازی

ذوالجود والاحسان ← خداوند بخشش و نیکوئی

ذوالجود والسخاء ← خداوند بخشش و کرم

ذوالجود والنعم ← خداوند بخشش و نعمت‌ها

ذوالحجة البالغه ← خداوند حجت تمام

ذوالحجة قاطعه ← خداوند حجت ثابت

ذوالحجةو البرهان ← خداوند حجت و دلیل روشن

ذوالحکمة البالغه ← خداوند حکمت تمام(رسا)

ذوالحکمة الواسعه ← خداوند حکمهای بسیار

ذوالحکمة و البیان ← خداوند دانائی و بیان

ذوالحلم ← خداوند بردباری

ذوالحمد الثناء ← خداوند سپاس و ستایش

ذوالحول والقوه ← خداوند گردش و توانائی

ذوالرافة و المستعان ← خداوند مهربانی و یاری دهنده

ذوالرحمة ← خداوند نعمت ـ دارای مهربانی

ذوالرحمة الواسعه ← خداوند نعمت فراوان ـ دارای مهربانی بسیار و گشاده

ذوالرحمة والامتنان ← خداوند بخشش و منت بر بندگان

ذوالرحمة والرضوان ← خداوند بخشش و بهشت

ذوالرحمة و الغفران ← خداوند بخشش و آمرزش

ذوالرفعة ← خداوند بلندی

ذوالرفعة والمستعان ← صاحب رأفت و یاوری

ذوالسلامه ← صاحب سلامتی

ذوالسلطان مبین ← خداوند حجت و روشنائی

ذوالسلطان و الملکوت ← خداوند حجت روشن و پادشاهی

ذوالشهادة ← صاحب اقرار ـ دارنده اقرار

ذوالصفة العالیه ← خداوند صفتهای بزرگ و عالی

ذوالطول ← خداوند بزرگی و نعمت ـ صاحب عطا ـ دارای بی‌نیازی و نیکوکاری

ذوالطول و الافضال ← خداوند بزرگی و احسان

ذوالعافیه والشفاء ← خداوند عافیت و شفا و صحت

ذوالعرش ← خداوند عرش ـ دارای فرمانروائی ـ توانائی

ذوالعرش المجید ← خداوند عرش بزرگ ـ دارای فرمانروائی و بزرگواری

ذوالعزه البالغه ← خداوند عزت کامل

ذوالعزه‌الدائمه ← خداوند عزت و پاینده

ذوالعزه و الانتقام ← خداوند عزت و کینه کشیدن

ذوالعزه والبقاء ← خداوند عزت و همیشگی

ذوالعزه و الجبروت ← خداوند عزت و بزرگی

ذوالعزه والجلال ← خداوند عزت و بزرگی

ذوالعطاء و النوال ← خداوند بخشش و عطا

ذوالعظمه المنیعه ← خداوند بلندی ـ تمام بلند ـ صاحب بزرگی استوار

ذوالعظمه و السلطان ← خداوند بزرگی و پادشاهی

ذوالعفو و الرضا ← خداوند بخشش و خوشنودی

ذوالعفو والغفران ← خداوند بخشش و آمرزش

ذوالعلوی ← صاحب بلند مرتبه گی

ذوالعهد والوفاء ← خداوند پیمان و وفا

ذوالفرج ← خداوند رهانیدن از بلاها

ذوالفجر والبهاء ← خداوند (دارای) به خود بالیدن و زیبائی

ذوالفصل و القضاء ← صاحب حکم و داوری

ذوالفضل العظیم ← خداوندکرم بزرگ

ذوالفضل علی العالمین ← خداوند بزرگی بر مخلوقات ـ دارای برتری و بخشش بر جهانیان

ذوالفضل علی المؤمنین ← خداوندکرم بر مؤمنان

ذوالفضل علی الناس ← خداوند بزرگی بر مخلوقات ـ دارای برتری بخشش بر مردم

ذوالفضل و الامتنان ← صاحب فضل و امتنان

ذوالفضل و العطاء ← خداوند احسان و عطا

ذوالفضل و القضاء ← خداوند فرمان محکم راست

ذوالفضل و الکرم ← خداوند احسان و عطا

ذوالفعل الرشید ← خداوند دارای کار پسندیده (به تمامی از روی حکمت)

ذوالقدره الکامله ← خداوند توانائی تمام

ذوالقدره فی الانام ← خداوند توانائی بربندگان

ذوالقدس والسبحان ← صاحب (خداوند) دارای پاکی از هر عیب و مبرا از هر نقص

ذوالقول السدید ← صاحب (خداوند) دارای گفتار محکم

ذوالقوه ← خداوند توانائی

ذوالقوه الدائمه ← خداوند توانائی همیشه

ذوالقوه المتین ← خداوند توانائی ثابت

ذوالکبریاء و الملکوت ← خداوند بزرگی و پادشاهی

ذوالکرامة الظاهره ← صاحب (خداوند)کرامت آشکار

ذوالکرم الظاهر ← خداوند بخشش روشن

ذوالکرم و الالاء ← خداوند بخشش و نعمت‌ها

ذوالمجد و الثناء ← خداوند بزرگی و مدح

ذوالمشیة ← خداوند ارادت

ذوالمعارج ← خداوند درجات عالی ـ دارای بلندی، بزرگی جا

ذوالمغفرة و ذوعقاب ← دارای آمرزش و دارای شکنجه

ذالمن و البیان ← صاحب نعمت و بیان

ذوالمن والسلطان ← صاحب منت و سروری

ذوالمن والطعام ← خداوند بخشش و منت

ذوالمن والعطاء ← صاحب بخشش وبخشایندگی

ذوالمنة السابقه ← ای صاحب نعمت پیشین

ذوالمواهب و العطاء ← خداوند بخشش وعطاء

ذوالنعمه السابغه ← دارای نعمت‌های رنگارنگ - صاحب نعمت ـ دراز دامن

ذوالنعمه والسلطان ← خداوند نعمت و روشنی

ذوالوعد والوعید ← خداوند (دارای) وعده (به تشویق و وعید)

ذوالهیبه القارحه ← خداوند بیم بزرگ

ذوانتقام ← خداوندکین و انتقام ـ کسی که با همه تاود و سزای همه داند و تواند

ذوعقاب الیم ← دارای عقوبت دردناک

ذومغفرة للناس ← دارای آمرزش برای مردم

رابط القلوب ← نیرو دهنده دلها

رابع لثلاثه من النجاوی ← چهارمین از سه نفر رازگویان

راتق ← اصلاح کننده ـ بسته کننده ـ به هم آورنده

راجع النبی و الموسی ← برگرداننده رسول خدا و موسی علیه‌السلام پیامبر

راحم ← رحم کننده ـ مهربان

راحم الشیخ الکبیر ← رحم کننده شیخ بزرگوار (پیر کهنسال)

راحم الضعفاء ← رحم کننده بر ضعفاء

راحم العبرات ← رحم کننده بر عبرت‌ها

راحم الفقراء ← رحم کننده بر مسکینان

راحم المذنبین ← رحم کننده گناه‌کاران

راحم المساکین ← مهربان بیچارگان

راحم کل مرحوم ← رحم کننده هر رحم خواه

راحم من استرحمه ← رحم کننده بر کسی که از او رحم خواهند

راحم من لا راحم له ← ترحم کننده آنکه نیست رحم کننده او را

راحة القلوب ← آسایش دلها ـ آرامش بخش دلها

راد ← برگرداننده

رازق ← روزی دهنده

رازق الارزاق ← دهنده روزی بر بندگان

رازق الانام ← دهنده روزی بر چهارپایان

رازق البرایا ← روزی دهنده بندگان

رازق البشر ← روزی دهنده آدمیان

رازق الطفل الصغیر ← روزی دهنده طفل کوچک (نوزاد)

رازق المقلین ← روزی دهنده تنگدستان

رازق کل حی ← روزی دهنده هر ذیروحی

رازق کل مرزوق ← روزی دهنده هر روزی خواه (روزی خورنده)

راضی ← خوشنود

راضی للاسلام و المؤمنین ← خشنود شونده از اسلام و مؤمنان

راعیَ من استرعاه ← شبان (نگهدارنده) آنکه از او نگاهبانی جوید

رافع ← بردارنده درجات ـ بلند کننده ـ دارنده آنچه خواهد از مرتبه اسفل ـ بالا برنده

رافع السماء ← بردارنده (برپا دارنده) آسمانها

رافع غیر مرفوع ← بردارنده نه برداشته شده

راقب ← نزدیک شونده

راکم الخبیث ← بر رویهم نهنده پلیدان در دوزخ

رامی لاعداء الاسلام ← افکننده تیر بر دشمنان اسلام

رائی ← بیننده

رائی النبی و الاعمال ← بیننده رسول خدا و کردار و رفتار مردم

رب ← ۱ـ جمع کننده ـ پروردگار (خالق)

۲ـ اصلاح کننده

۳ـ مالک

۴ـ سید (سرور)

۵ـ رفیق و همراه

۶ـ ثابت

۷ـ دائم

۸ـ تحویل کننده

۹ـ الهام کننده

۱۰ـ مدبر

۱۱ـ تربیت کننده و پرورش دهنده (تربیت یعنی پدید آوردن و به کمال رساندن هر چیز تدریجی و پی در پی)

رب ابائکم الاولین ← پروردگار نیاکان ما ـ پروردگار پدران پیشین شما

رب الابرار و الفجار ← خداوند نیکوکاران و بدکاران

رب الارباب ← خداوند خداوندگان

رب الارض ← پروردگار زمین

رب الاعلان و الاسرار ← پروردگار آشکارها و پنهانی ها

رب الانهار و الاشجار ← پروردگار جریبارها و درختان

رب البراری و البحار ← پروردگار خشکی‌ها و دریاها

رب البلد الحرام ← پروردگار شهر حرمت داده شده

رب البراری و الصحاری و القفار ← خداوند بادیه‌ها و صحراها و بیابانها

رب البیت و الحرم ← خداوند خانه و حرم

رب التحیة و السلام ← خداوند درود و سلام

رب الجنة ← خداوند بهشت

رب الجنة و الثار ← خداوند دانها و میوه‌ها

رب الحبوب و الثمار ← خداوند دانه ها و میوه‌ها

رب الحل و الحرام ← خداوند حلال و حرام

رب الرکن و المقام ← خداوند دارای پایگاه و پایه

رب السماء و الارض ← پروردگار آسمان و زمین

رب السموات ← خداوند آسمانها

رب السموات السبع ← خداوند هفت طبقه آسمانها (آسمانهای هفت گانه)

رب السموات و الارض ← خداوند آسمانها و زمین

رب السموات و الارض ما بینهما ← خداوند آسمانها و زمین و آنچه بین آنهاست

رب السموات و رب الارض ← پروردگار آسمانها و پروردگار زمین

رب الشعری ← پروردگار ستاره شعری (ستاره سیریوس)

رب الشهر الحرام ← پروردگار دارای ماه حرمت داده شده

رب الصحاری و القفار ← خداوند صحراها و بیابانهای خشک بی آب و علف

رب الصديقين و الاخيار ← خداوند راستگويان و آزادگان

رب الصغار و الكبار ← خداوند صغيران و كبيران

رب العالمين ← پروردگار عالميان ـ پروردگار جهانيان

رب العرش ← پروردگار عرش ـ پروردگار توانای فرمانروا

رب العرش العظيم ← خداوند عرش بزرگ

رب العرش الكريم ← خداوند توانای فرمانروای سترگ

رب العزة ← خداوند عزت و وفا ـ خداوند توانائی بسيار

رب العلام ← خداوند علوم

رب الفلق ← پروردگار فروزنده بامدادان

رب القدرة فی الانام ← پروردگار قدرت در آفريدگان

رب القرآن العظيم ← خداوند كتاب بزرگ

رب القفار و البلاد ← خداوند شهرها و محل‌ها

رب الكعبه ← خداوند كعبه

رب الیل و النهار ← خداوند شب و روز

رب المسجد الحرام ← پروردگار مسجد الحرام

رب المشارق ← پروردگار خاوران

رب المشارق و المغارب ← خداوند مشرق‌ها و مغرب‌ها (خاوران و باختران)

رب المشرق ← خداوند مشرق

رب المشرق و المغرب ← پروردگار خاور و باختر

رب المشرق و المغرب و ما بينهما ← پروردگار خاور و باختر و آنچه در ميان آندرست

رب المشرقين و المغربين ← پروردگار دو خاور و دو باختر

رب المشعر الحرام ← پروردگار مشعر الحرام

رب المغربين ← خداوند مغرب‌ها

رب الناس ← خداوند مردم (آدميان)

رب النبيين و الابرار ← خداوند انبياء و آزادگان (نيكان)

رب النور و الظلام ← خداوند روشنائی و تاريكی

رب النون و القلم ← خداوند نون (ن) و قلم

رب النهار و الاشجار ← خداوند جويها و درختها

رب الهيبة و الانتقام ← خداوند بيم و انتقام

رب بيت الحرام ← خداوند بيت الحرام

رب رحيم ← پروردگار هميشه مهربان

رب غفور ← پروردگار هميشه آمرزنده

رب كل شيء ← خداوند تمام چيزها

رب کل شی و صانعه ← خداوند همه چیزها و درست کننده (آفریننده) آنها

رب موسی و هارون ← خداوند موسی ﷺ و هارون

ربنا ← پروردگارا

رب هذا البلدة ← پروردگار این شهر (مکه)

رب هذا البیت ← پروردگار این خانه (کعبه)

رجاء ← امید امیدواران

رجاء المذنبین ← امید گناهکاران

رجائی ← امید من

رجائی عند مصیبتی ← امید هنگام گرفتاری‌هایم (مصیبتم)

رحمن ← بخشاینده ـ بسیار رحم کننده ـ صاحب رحمت (بر کل خلایق اعم از کافر و مؤمن) ـ بزرگ بخشایشگر

رحمن الدنیا و رحیم الاخره ← بخشاینده در دنیا و رحیم در آخرت

رحمن کل شی و راحمه ← بخشاینده هر چیزی و بخشنده آن

رحمة للمؤمنین ← آورنده رحمت بر مسلمانان

رحیم ← اواه ـ مهربان ـ رحم کننده ـ مهربان بزرگ ـ نرم دل ـ صاحب رحمت ـ همیشه آمرزنده و مهربان

رحیم الرحماء ← بخشنده بخشندگان

رحیم الرحمة ← مهربان‌تر از مهربانان

رزاق ← بسیار روزی دهنده ـ متکلف و روزی دهنده روزی هر ذیروحی

رزاق المرزوقین ← روزی دهنده روزی خواهان

رزاق علی الاطلاق ← روزی دهنده بی گفتگو

رشید ← راهنمای

رضی ← خوشنود کننده

رفیع ← دارنده ـ بلند مرتبه

رفیع الدرجات ← بردارنده درجات ـ بالابرنده مقام‌ها ـ بلند کننده پایگاههای بندگان

رفیق ← یار و همراه

رفیق من لا رفیق له ← یار آنکه نیست یاری همراه او

رقیب ← نگهبان ـ نگهدارنده

رؤف ← مشفق و مهربان و رحیم و رحمت کننده

رؤف بالعباد ← مهربان با پرستش بندگان

زارع ← رویاننده و کشف کننده

زاری ← دعا

زاکی ← پاک و ستوده

زائد الهدی و الرحمة ← افزایش دهنده رهنمائی و خوبی

زکی ← پاک و ستوده

سابق ← پیش از همه موجود

سابق الفوت ← پیش اندازنده مرگ

سابق غیر المسبوق ← پیش از همه نه پیش از او کسی بوده

ساتر ← پوشنده

ساتر العورات ← پوشنده پوشیدنی‌ها

ساتر العیوب ← پوشنده عیبهای بندگان

ساتر کل معیوب ← پوشنده هر معیوبی

ساخر الفاسقین ← پاسخ دهنده به فسوس تبهکاران از راه شکنجه

ساخط لبنی اسرائیل ← خشمناک به بنی اسرائیل

سادس لخمسة من النجاوی ← ششمین از پنج نفر رازگویان

سافع ناصیة ابی جهل ← برگیرنده به پیشانی ابوجهل (یعنی خداوند فرمید موی پیشانی ابوجهل راگرفته و داخل دوزخ نماید)

ساقی ابراهیم و اهل الجنة ← سیراب کننده و آب دهنده به ابراهیم علیه السلام و اهل بهشت

سالک الملائکه و القرآن ← روانه کننده پدید آورنده فرشتگان و قرآن

سالم ← سلامت

سامح ← بخشنده‌تر

سامع ← شنونده‌تر

سامع الاصوات ← شنونده صداها

سامع الدعاء ← شنونده دعا

سامع الدعوات ← شنونده دعاها

سامع الشکایا ← شنونده شکوه‌ها

سامع الندا ← شنونده ـ ندا

سامع کل صوت ← شنونده تمام صداها

سامق ← باوج رساننده ـ والامقام

سانح النهار ← بیرون آورنده روز (از شب)

سائق الماء و السحاب ← گشاینده و راننده ابر و آب به زمین

سائل عن الصادقین و الناس ← پرسش کننده از راست کرداران و مردم

سبب الاسباب ← باعث باعث‌ها ـ علت العلل

سبحان ← پاک و منزه ـ دور از هر کمی و آک

سبحان الله ← خداوند منزه

سبحان رب ← پروردگار پاک و پاکیزه

سبحانک ← پاک و پاکیزه‌ای تو

سبحانه ← پاک و پاکیزه است او (خدا)

سبوح ← پاک و منزه از نقایص از آنچه لایق خداوندی نباشد

ستار ← بسیار پوشنده

سد ← پناه

سرمد ← پاینده و همیشه

سرور العارفین ← شادی دل شناسندگان

سریع ← شتابنده

سریع الحساب ← زود حساب کننده ـ زود به حساب رسنده

سریع العقاب ← زود عقوبت دهنده

سلام ← سلامت دهنده ـ بدون عیب

سلطان ← حجت روشن

سلم ← ۱ـ سلامتی دهنده به خالق

۲ـ ذات بی عیب (سالم بودن از هر نقصی که خلایق را عارض می‌گردد)

سماح (= سمیح) ← آسان کننده مشکل‌ها

سمیع ← شنوا

۱ـ شنوا به هر چیز و هر راز

۲ـ قبول کننده و اجابت نماینده دعای داعیان

۳ـ دانا به مسموعات از اصوات و حروف و ترکیب کلمات، خواه به منصه ظهور آید خواه نیاید

۴ـ عالم به هر معلوم اتم از اصوات و کلمات (به هر معلومی از صدا و غیر صدا داناست)

سمیع الدعا ← شنونده خواهش

سند ← آنچه همه باو استناد کنند

سند من لا سند له ← سند آن کسی که برایش سندی نباشد

سنی ← روشن و پیدا

سید ← (معرب از ریشه فارسی شید است) ـ مهتر ـ شریف والا ـ صاحب اختیار

سید السادات ← مهتر مهتران

سید المتوکلین ← مهتر توکل کنندگان

سیداه ← مهتر او

سیدنا ← بهترها ـ سرور ما

شارح الصدر ← گشاینده دل و سینه به روشنائی خدائی

شارع ← راه خوب نشان دهنده ـ پدید آورنده

شافی ← رها دهنده از بیماری و بلا

شافی الانبیاء و المؤمنین ← درمان بخشنده به پیامبران و گروندگان

شافی الصدر ← شفا دهنده دلها

شافی من استشفاه ← شفا دهنده آنکه طلب از او شفاست

شاق الارض ← شکافنده زمین برای روئیدن

شاکر ← سزاوار شکر ـ پذیرنده سپاس و پاداش دهنده به خوبی

شاهد ← گواه ـ راست ـ بیننده

شاهد غیر غائب ← حاضری که غائب نیست

شاهد غیر قریب ← حاضر (بیننده) غیر دور

شدید ← محکم و سخت و استوار

شدید العذاب ← سخت عذاب دهنده

شدید العقاب ← سخت عقوبت دهنده

شدید القوی ← بسیار قوت

شدید المحال ← بسیار هلاک کننده

شدید النقمات ← سخت انتقام گیرنده

شریف الجزاء ← بزرگ جزاء ـ شریف پاداش

شفا و رحمة للمؤمنین ← بهبودی دهنده و رحمت برای مسلمانان

شفائی ← شفا دهنده من

شفیع ← ورقشان ـ پذیرنده خواهش ـ میانجی

شفیق ← مهربان

شفیق من لا شفیق له ← مهربان آنکه نیست مهربانی او را

شکور ← سزاوار سپاس ـ ثنا کرده بزبان ـ پاداش دهنده ـ دهنده کرامت بسیار به اندک کرامتی

شهود ← گواه کردار و رفتار

شهید ← گواه راست و با خبر از همه چیز (حاضر و ناظر) ـ علیم بر همه چیزهای اندک و بسیار و نهان و آشکار

ص ← از حروف مقطعه

صابر ← شکیبنده ـ دیرگیر

صاحب ← دارنده ـ یار

صاحب الغرباء ← یار (همدم) غریبان

صاحب کل نجوی ← یار (داننده) تمام اسرار (راز)

صاحب من لا صاحب له ← یاری که یاری برای او نیست

صاحبی عند غربتی ← یار من به هنگام بی‌کسی ام

صادق ← راستگو (به وعده خود)

صادقاً لا یخلف ← راستگو که وعده‌اش خلاف ندارد

صادق الوعد ← راست وعده

صارف الرحمة و السوء ← باز دارنده از بدی و خوبی هر دو برگرداننده آن

صانع ← آفریننده چیزها ـ سازنده و پدید آورنده

صانع غیر مصنوع ← سازنده نه ساخته شده

صانع کل مصنوع ← سازنده هر ساخته شده

صباح ← روشن کننده

صبار ← صبر پیشه

صبارق ← بسیار شکیبنده

صبور ← صبر کننده (بر گناه بندگان) بی شتاب ـ دیر گذر

صبیب الماء و العذاب ← فرو ریزنده آب و شکنجه

صریخ المستصرخین ← فریاد رس فریاد خواهان

صریخ من استصرخه ← فریاد رس هر کسی که از او فریاد خواهد

صفی ← پاک و منزه از همه عیب‌ها

صمد ← ۱ ـ پناه نیازمندان ـ مقصود حوائج و نوازل و پناه در همه حال

۲ ـ سید بزرگ

۳ ـ بی‌نیاز (موجود بوجود خود نه بوجود غیر)

۴ ـ ذاتیکه بذات همه چیزها در جسم نبودن و جوهریت و غیر اینها مغایر باشد

صمداً لا یطعم ← بی نیازی که طعام داده نمی‌شود

ضار ← دارای قدرت بر ضرر رساندن ـ رساننده الم و خواری و مصیبت به هر که خواهد

ضار الامثال ← درآورنده همانندها

ضامن ← ضامن و کفیل

طابع القلوب ← دربند کننده مهر نهنده بر دلها

طاحی الارض ← گستراننده (جنباننده) زمین

طالب ← خواهان

طالب کل طالب ← خواهان تمام خواسته شدگان

طامس الاعین ← پوشاننده (نابینا کننده) چشم‌ها

طاوی السماء ← درهم پیچاننده آسمان

طاهر ← پاک کننده و منزه و پاکیزه

طبیب ← درمانگر ـ برارنده درد هر درد شکننده ـ معالج کل

طبیب القلوب ← طبیب دلها

طبیبنا ← طبیب ما

طیب من لا طیب له ← معالج آنکه نباشد معالجی او را

طس ← از حروف مقطعه

طسم ← از حروف مقطعه

طه ← از حروف مقطعه

طهر ← پاکی

طیب ← پاک

ظاهر ← ۱ـ غلبه

۲ـ هویدا و آشکار (خدائی که پیداست هستی او بآثار و علامت بسیار در ظهور موجودات ـ پیدا به هستی

ظهر الاجین ← پشتیبان پناهندگان

ظهیر ← یاری کننده و مدد کننده

عادل ← دادگر ـ داد دهنده به عدل

عادل للانسان ← استوار و برابر دهنده انسان در آفرینش

عادل للناس و الکفار ← شمرنده و آگاه به کار مردمان و کافران

عارض الاسماء للملائکة و الامانة للانسان ← پدید آورنده و نمایاننده نامها برای فرشتگان و امانت برای انسان

عاصم النبی عن شرور الناس ← نگهدارنده رسول خدا از بدی مردم

عاصم من استعصمه ← نگهدار آنکه از او نگهداری جوید

عاصم من لا عاصم له ← نگاهبان آنکه نباید نگاهبانی او را

عافی ← عافیت دهنده از بلاها ـ بخشنده

عالم ← دانای کل

عالما لا یجهل ← دانای کل که نادانی در آن راه ندارد

عالم الخفیات ← دانای پنهان‌ها

عالم السر و الهمم ← دانای پنهانی‌ها و غم‌ها

عالم السّر و الخفیات ← دانای پوشیده‌ها و پنهان

عالم السّر و النجوی ← دانای سروران

عالم الغیب ← دانای پنهان

عالم الغیب السموات و الارض ← دانای پنهان آسمانها و زمین

عالم الغیب و الشهاده ← دانای پنهان و آشکار

عالم لا یسنی ← دانائی که فراموش نکند

عالی ← ۱ـ منزه بودن از صفات خلق

۲ـ صاحب سلطنت به همه چیزها

۳ـ بلند و بزرگوار (بلندی دارنده از آنانکه برای او تصور شود)

عاهد الی الانبیاء و بنی آدم ← پیمان گیرنده از پیامبران و فرزندان آدم علیه السلام

عائد ← بازگردنده ـ فایده رسان

عائد العذاب الکفار و بنی‌اسرائیل ← برگشت دهنده شکنجه برای ناگروندگان و بنی‌اسرائیل

عباده خبیر ← آگاه از عبادت بندگان

عجیب ← غیر قابل تصور ـ ماوراء افکار و خیال

عدتی عند شدتی ← نوای من هنگام سختی‌ام

عدل ← برابر کننده ـ جزا دهنده و دوری کننده از حیف و میل و خداوند راست کردار و راست گفتار و دارنده هر چیزی بر حد و مقدار آن چیز

عدلاً لا یحیف ← عادلی که حیف (ضایع کردن حق) در کارش راه ندارد

عدو الکافرین ← دشمن ناگروندگان

عز من لا عزله ← بلندی که برای بلندی نیست

عزیز ← غالب بر همه چیز (ذات پاک حق بر هر امری غالب است و عجز نمی‌باشد ـ ارجمند و بزرگوار و منزه از سود و زیان و کفر و ایمان)

عزیزاً لا یضام ← عزیزی که ستم نشود

عزیز لا یضام ← عزیزی که خوار نشود

عصمة الخائف المستجیر ← نگهدارنده ـ ترسنده ـ پناه برنده

عطاف ← پیروی و توجه

عطوف ← مهربان

عظیم ← بزرگ ـ صاحب عظمت (خداوند بزرگ و بزرگواری او زیاد از آنست که وهم و ادراک او را باشد)

عظیماً لا یوصف ← بزرگی که در وصف نگنجد

عظیم البرکات ← بزرگ خان وافر

عظیم الثناء ← بزرگ ستایش

عظیم الرجاء ← امید بزرگ امیدواران

عظیم الشان ← بزرگ رفعت و رتبت

عظیم العفو ← بزرگ و عفو و بخشش

عظیم المجد و الثناء ← بزرگ بزرگی و ستایش

عظیم المنّ ← بزرگ منت ـ دارای نعمت بزرگ

عفو ← ۱ـ عفو کننده و درگذرنده گناه

۲ـ از بین برنده

علام ← بسیار دانش

علام العیوب ← داننده عیب‌ها

علام الغیوب ← دانای پنهان‌ها

علم ← دانا

علواً کبیرا ← بلند بزرگ

علی ← بزرگوار ـ بالا ـ برتر

علیم ← دانای بنفسه ـ دارای علم وسیع (به علم ذاتی داناست که ذات او به علم متصف است و علم او به مرور زمان تغییر نمی‌کند و زیاد و کم نمی‌شود)

علیم بالظالمین ← دانا و آگاه به کار ستمگران

علیم بالمتقین ← دانا و آگاه به کار پرهیزکاران

علیم بالمفسدین ← دانای به کار فسدان

علیم بذات الصدور ← دانای پنهانی‌های قلب‌ها

عماد من لا عماد له ← ستون و پایه (تکیه گاه) کسی که تکیه گاهی ندارد

عون ← یاری دهنده ـ دست گیرنده

عون الضعفاء ← یاری کننده بیچارگان

عون المؤمنین ← یاری کننده ایمان آورندگان

غاذی الصغیر و الکبیر ← قوت دهنده خورد و کلان

غافر ← بخشنده و آمرزنده و درگذرنده از گناه

غافر التوابین ← آمرزنده گناهان توبه کنندگان

غافر الخطاء ← آمرزنده خطا

غافر الخطئیات (خطایا) ← آمرزنده گناه و پوشاننده آن

غافر الذنب ← آمرزنده گناه بندگان

غافرالمذنبین ← آمرزنده گناهان

غافر من استغفره ← آمرزنده هر که آمرزش خواهد

غالب ← بر همه چیره ـ چیره شونده و مسلط بر همه چیز

غالبا غیر مغلوب ← غلبه کننده نه غلبه کرده شده ـ پیروزی که شکست نخورده

غایت الطالبین ← نهایت طلب کنندگان

غایت رغبتاه ← نهایت طلب کنندگان

غضوب (او) غضبان للکافرین و المشرکین و المنافقین ← خشمناک بر ناگروندگان و انبازگیران با خدا و دورویان

غفار ← آمرزنده ـ بسیار بخشنده و پوشاننده

غفار الذنوب ← آمرزنده گناهان

غفران ← بخشنده و آمرزنده

غفور ← آمرزشکار ـ بسیار آمرزنده ـ پنهان کننده و پوشاننده

غنائی عند افتقاری ← ای بی نیازی من هنگام تنگدستی

غنی ← بی‌نیاز (ذات پاک حق از تمام مخلوقات بی‌نیاز است در همه حال و هر کس او را خواهد توانگری بخشد)

غنیاً لا یفتقر ← بی‌نیازی که نیازمندی نمی‌بینند

غنی عن العالمین ← بی‌نیاز از عالم‌ها (جهانیان)

غنی لا یفقر ← توانگری که درویش نشود

غوث ← فریاد رس بیچارگان

غیاث ← فریاد رس درماندگان

غیاث المستغیثین ← فریاد رس فریاد خواهان

غیاث کل ملهوم ← فریادرس هر غم خواهی

غیاث من لا غیاث له ← فریاد رس آنکه فریاد رسی نباشد او را

غیاثی ← فریاد رس من

غیاثی عند کربتی ← دادرس من هنگام گرفتاری‌ام

غیور ← قهار و غیرت مند

فاتح ← گشاینده درها ـ پیروز

فاتح الخیرات ← گشاینده درها نیکی (خیر)

فاتق ← از هم پاشنده

فاتق الانبیاء و الناس ← آزماینده پیمبران و مرده

فاتق السموات و الارض ← شکافنده آسمانها و زمین

فاخر ← نازنده برحمت خود

فادی بذبح عظیم ← دهنده بهای آزادی

فارج ← رهائی دهنده

فارج الهم ← رهائی دهنده از غم‌ها

فارج کل مغموم ← رهاننده از غم رسیده‌ها

فارج کل مکروب ← رهائی دهنده هر رنج رسیده

فارج کل مهموم ← رها دهنده هر غم رسیده

فارش الارض ← گستراننده و راد کننده زمین

فارض الاحکام و القرآن ← برنده و بایسته کننده دستورات و قرآن

فارغ الجن و الانس ← پردازنده به جن و مردم (به کار جن و مردم می‌رسد)

فارق ← فرق گذارنده ـ تبعیض دهنده

فاصل ← فاصله اندازنده

فاصل بین الناس یوم القیامة ← جدا کننده میان مردم در روز رستاخیز

فاصل کل جبار ← درهم کوبنده هر ستمگر

فاطر ← آفریننده، شکافنده ـ پدید آورنده

فاطر السموات و الارض ← آفریننده آسمانها و زمین

فاعل ← انجام دهنده

فالق ← شکافنده (دانها یا مشکلها) ـ دهنده

فالق الاصباح ← شکافنده صبح‌ها

فالق الحب ← شکافنده دانها (دانه‌ها)

فالق الحب و النوی ← شکافنده دانها و حبه خرما

فتاح ← بسیار گشاینده همه کارها (مشکل گشای بسته) ـ حکم نماینده ـ بسیار شتابنده درها روزی و مهربانی

فتاح العلیم ← بسیار گشاینده دانا

فخر من لا فخر له ← افتخار آنکه او را افتخاری نیست

فرد ← تنها یگانه و منفرد به ربوبیت

فرید ← یگانه و تنها

فسیح المکان فی الجنة ← گشاینده جایگاه در بهشت

فعال ← کوشا ـ عمل کننده ـ بسیار انجام دهنده و نیک کننده

فعال لما یرید ← کننده بر آنچه خواهد

فکاک الرقاب ← آزاد کننده بندگان

فوق ← بالا برتر از همه

ق ← از حروف مقطعه

قابض ← بازگیرنده و گردآورنده ـ تنگ گیرنده رزق (خدای نیک کننده و آنچه خواهد به عدل و حکمت)

قابض الجود ← بسیار بخشش و عطا

قابض کل شی و باسطه ← فراگیر همه چیز و گشاینده آن

قابل ← قبول کننده ـ پذیرا

قابل التوب ← قبول کننده توبه از بندگان ـ پذیرنده پشیمانی

قابل التوبات ← پذیرای توبه‌های نادمین

قاتل ← گوینده

قادر ← توانای کل ـ اندازه گیری به توانائی

قادر الارزاق ← کم کننده روزی‌ها و تنگ گیرنده آن (بنا به مصلحت و حکمت)

قادر کل مقدور ← توانا به هر ممکن

قادم الاعمال ← پیش رو در آهنگ به هر چیز

قاذف الحق ← افکننده درستی در دلها

قاری القران ← گردآورنده قرآن و خواننده آن

قاسم العیش فی الدنیا ← بخش کننده زندگی این جهان (میان مردم)

قاص قصص الانبیاء و العافین ← گوینده داستانهای پیامبران و اسلاف (گذشتگان)

قاصم ← درهم شکننده

قاصم الظالمین ← در هم شکننده ستمکاران

قاضی ← ۱ـ اعلام کننده

۲ـ باتمام رسانند، و گذرانند،

۳ـ حاکم (داد دهنده و جدا کننده بحکم خویش میان خلق حق را از باطل) ـ حکم کننده و الزام کننده امر و نهی ـ حاکم مطلق

قاضی الحاجات ← برآورنده حاجتها و امیدها

قاضی الحق ← حکم کننده براستی ـ داور حق

قاضی المنایا ← حکم کننده و رساننده آرزوها

قاضی کل حاجته ← حکم کننده تمام نیازها

قاضی من استقضاه ← حکم کننده هرجاکه از او حکم خواهد

قاعد ← رهبر

قاعد الکفار ← برنده ریشه ناگروندگان

قاهر ← قهر کننده ـ غالب ـ فروشکننده

قاهر الاعداء ← قهر کننده بر دشمنان ـ غالب بر دشمنان

قاهراً لا یغلب ← قهر کننده غالب که مغلوب نشود

قاهر غیر مقهور ← قهر کننده نه قهر کرده شده ـ غالب نه مغلوب

قاهر کل جبار عنید ← قهر کننده هر گردن کش ستیزنده ـ غالب نه مغلوب

قایم ← همیشه ـ بپادارنده داد و مرده

قایم بالقسط ← قایم براستی

قایم بلا زوال ← همیشه بی‌زوال

قائم علی کل نفس بما کسبت ← نگهبان و حافظ جزاء اعمال هر کس

قائم علی کل شی ← نگهدارنده همه چیز

قبیل ← دولت دهنده

قدسی ← پاک و منزه من

قدوس ← بسیار بسیار منزه (ذات پاک از هر عیب و زشتی) ـ پاک و منزه از هر آک

قدیر ← نیکو توانا (امتناع از فرمان او هیچکس را ممکن نباشد و بیرون رفتن از تحت تصرف او محال است به هر چیزی تواناست) ـ بسیار و همیشه توانا

قدیم ← همیشه پاینده

قدیم الاحسان ← همیشه نیکوی

قدیم الخیر ← همیشه نیکوئی

قدیم السنّاء ← همیشه (دیرینه) اوج

قدیم الفضل ← همیشه احسان

قدیم الی الابد ← همیشه بی‌نهایت ـ لازوال

قدیم لا یبلی ← همیشه که مهدوم نگردد

قرة عین العابدین ← نور چشم عبادت کنندگان

قریب ← ۱ـ عالم بودن به وساوس دلها

۲ـ نزدیک به خلق از راه علم (هر کس او را بخواند اجابت نماید)

قریب الرحمه ← نزدیک بخشش

قریب العیون العابدین ← نزدیک چشم‌های ستایش کنندگان

قریب غیر بعید ← نزدیک نه دور

قوی ← دانا و نیرومند ـ منبع قوت (خدا تواناست و به هر چیز قادر)

قویاً لا یضعف ← نیرومندی که ناتوان نشود

قوی العزیز ← نیرومند و غالب بر همه چیز

قوی لا یضعف ← توانائی که ضعف در او راه نیست

قویم ← پیشی گیرنده ـ جاویدان

قهار ← بسیار قهر کننده ـ بر همه غالب ـ بسیار شکننده کامها

قیوم ← پاینده ـ بر پا دارنده امر و خلایق از هر چیزی ـ قائم کننده نگاهدار همه

قیوماً لا ینام ← قیومی که نخوابد

قیوم السموات و الارض ← پاینده در آسمانها و زمین

قیوم لا تأخذه سنة و لا نوم ← نگاه دار و پاینده ای که او را چرت و خواب

نگیرد

قیوم لا ینام ← پاینده همیشه بیدار

کابت الکفار ← خوار سازنده ناگرویدگان

کاتب ← دستور دهنده برای بایستن ـ سرنوشت ساز

کاره للمنافقین فی الجهاد ← دوست ندارنده رفتن دورویان در جنگ با دشمنان اسلام

کاسر ← درهم شکننده

کاسی العظام لحماً ← پوشاننده گوشت به استخوان (انسان)

کاشف ← ۱ـ آشکار کننده پنهان

۲ـ بردارنده (بردارنده پرده خفا از روی مخفیه و نیز بردارنده غم‌ها و افسردگی)

کاشف الاحزان ← بردارنده اندوه از دلها

کاشف البلاء (بلایا) ← بردارنده مصیبت

کاشف البلوی ← بردارنده بلاها

کاشف البلیه ← بردارنده بلاها

کاشف الضراء ← بردارنده سختیها رنج و بیماری

کاشف الضر و الالم ← بردارنده گرفتاری و درد

کاشف الضر و البلوی ← دفع کننده سختیها و بلاها

کاشف الغم ← بردارنده غم و اندوه

کاشف الکربات ← بردارنده اندوهها

کاشف عند بلیتی ← بردارنده اندوه من نزد بلای من

کاشف کل مکروب ← بردارنده اندوه رسیده

کافِ ایدی الکفار ← کوتاه کننده دست ناگروندگان

کافی ← بسنده و کفایت کننده ـ بس

کافیا ← بسنده من

کافی الامور ← بسنده کارها

کافی المتوکلین ← بسنده توکل کننده کافی

کافی المهمات ← بسنده بر کارها و امورات

کافی من استکفاء ← بسنده آنکه طلب بسنده کند از او

کافی من کل شی ← بسنده برای همه چیز

کافیاً من کل شی ← کفایت کننده از هر چیز

کالی ← حافظ

کالی من استکلاه ← حافظ (پشتیبان) هر که از او پشتیبانی خواهند

کامل ← تمام کننده ـ جامع (ذات مستجمع جمیع صفات)

کائد لکافرین ← گول زننده ناگروندگان

کاین ← پدید آورنده

کبیر ← بسیار بزرگ ـ سید صاحب اختیار

کبیراً لا یصغر ← بزرگی که کوچک نمی‌شود

کثیر الافضال ← بسیار کرم و عطا

کثیر الخیر ← بسیار نیکی

کثیر العطاء ← بسیار بخشش

کثیر العفو ← بسیار آمرزش

کثیر القوه ← بسیار قوت

کثیر النعم ← بسیار نعمت و عطاء

کثیر النوال ← بسیار عطا

کثیر الوفا ← بسیار باوفا

کریم ← عطا کننده و بخشنده ـ بسیار باکرم و احسان ـ گرامی و بزرگوار

کریم الصفح ← بسیار عفو ـ دارای گذشت کریمانه

کفیل ← ضامن شده ـ گشایشگر و گواه نگهبان

کنزالفقراء ← گنج فقیران

کهف الاجمعین ← پناه امیدواران

کهف الراجعین ← پناه رجوع کنندگان

کهف الاجین ← پناه پناهندگان

کهیعص ← از حروف مقطعه

لا اله الا اللّـه ← نیست معبودی مگر خدای سزای پرستش (بعضی آنرا جزء اسماءاللّه‌دانسته‌اند)

لا اله الا انت ← نیست معبودی بجز تو

لا اله الا هو ← نیست خدای مگر او (بعضی آنرا جزء اسماء اللّه‌دانسته‌اند)

لا بس بین الکفار ← پوشاننده گونه گونی روشن میان ناگروندگان

لا تدرکه الصفات ← آنکه صفت‌ها او را در نیامد ـ آنکه صفاتش قابل درک نیست

لا عن الکافرین و المنافقین ← دور دارنده از خوبی ها درباره ناگروندگان و دو رویان

لا یبرمه الحاح الملحین ← به ابرام نمی‌کشاند پافشاری پافشارندگان

لا یحجبه قول عن قوله ← آنکه هیچ گفته‌ای، گفته او را نمی‌پوشاند (بالای حرف‌اش حرفی نیست)

لا یخفی علیه ذوه فی العالمین ← آنکه هیچ ذره‌ای در دنیاها از او پنهان نیست

لا یزال ← همیشگی ـ جاویدان

لا یغلطه سئوال عن سئوال ← کسی که به غلط نمی‌اندازد او را پرسشی از پرسشی دیگر

لا یلهیه قول عن قول ← رها نمی‌گذارد گفته‌ای را از گفته‌ای دیگر

لا یمنعه فعل عن فعل ← کسیکه باز نمی‌دارد او را کاری از کار دیگر

لطف من کل لطیف ← کرم کننده بر تمام کرم کنندگان

لطیف ← ۱ـ عادل

۲ـ کاملاً با لطف و کرم و کرم کننده

۳ـ چیز نرم و ملایم (خداوند به بندگان رفق و کرامت لطف دارد و بلطائف از آنچه دیده نشود دانا می‌باشد و کافر بیننده خلق کوچک مانع صانع لطیف گویند)

۴ـ رسا به همه چیز به دانش و آگاهی، بینش

لطیفاً لا یرام ← لطیفی که در درک نشود

لطیف الصنع ← پسندیده کردار ـ دارای صنع لطیف

لطیف بعباده ← نیکوکار بندگان

لطیف لمن یشاء ← لطف کننده مرا در هر که خواهد

لم یزال ← از بین نمی‌رود

ماجد ← بزرگوار

ما حق الربا و الکفار ← کم کننده ربا و نابود کننده نا گروندگان

ماحی ← محو کننده ـ نابود کننده

ماحی الباطل ← نابود کننده بیهودگی

ماحی السیئات ← نابود کننده گناهان ـ زداینده بدیها

ماد الارض ← گستراننده زمین

مارج البحرین ← درآمیزنده دو دریا

ماس الانسان ← برخورد دهنده به مردم

ماقی الالوف ← آنچه در دوستیها هست

ماکر ← مکر کننده (برمگرکنندگان)

ماکرالکفار ← پاسخ دهنده به نیرنگ ناگروندگان

مالک ← دارا

مالک الملک ← پادشاه جهان

مالک الملوک ← پادشاه پادشاهان

مالک غیرمملوک ← دارنده‌ای که دارائی کسی نمی‌شود (که مملوک نشده)

مالک کل مملوک ← خداوند همه بندگان

مالک لایرام ← مالک ثابت

مالک یوم الدین ← پادشاه روز جزا

مالی الجهنم من تبعة الشیطان ← پرکننده دوزخ از پیروان (رهروان یا مریدان) اهریمن

مانح ← عطا دهنده

مانع ← منع کننده افتها ـ بازدارنده از هر چه خواهد

ماوی کل خائف ← پناه هر ترسنده

ماهد ← گستراننده

مایرالخبیث من الطیب ← جداسازنده بدکاران از خوبان

مبارک ← مبارک ـ برکت داده شده

مبارک الانبیاء و مشارق الارض و مغربها ← افزایش نیکی به پیامبران و خاوران و باختران زمین

مبتلی ← آزماینده

مبدع البدایع ← پدید آورنده نوها

مبدل ← بدل کننده

مبدل الایات ← بدل کننده بدیهای به نیکی

مبدل السیئات ← بدل کننده گناهان

مبدل السیئات بالحسنه و الخوف ← جایگزین دهنده بدی به خوبی و ترس